بعون صانع بیچون و کرم کا فضل خلاق زمین و زمان

سوانح عمری و ذکر کرامات خواجۂ خواجگان معین الحق حسن سنجری ثم الاجمیری



ہدیۃ المومنین از تالیفات ماہر علم بابو لال صاحب [illegible]

در مطبع نامی منشی نولکشور [illegible] طبع [illegible] یافت

اطلاع

اس مطبع مین بالفعل جو کتب مشہور ومعروف شائقین کو فہرست مفصل سے جو علاوہ موجود سے
اور درخواست کی [illegible] ہین معلوم ہوسکتا ہی کہ قیمت اُن سالون مین نہایت ارزان
مقرر ہوئی ہے خصوصاً [illegible] مین اولیا اللہ کا تذکرہ ہی اور متفرقات و غیرہ اور اخلاق
اور تصوف کے کتابون کو [illegible] واسطے آگاہی ناظرین کے درج ذیل کرتے ہین

کتابین جن [illegible] اولیا اللہ کا تذکرہ ہی اور اخلاق وتصوف کا بیان ہی،

زبان فارسی

خزینۃ الاصفیا دو مجلدین مبسوط تصنیف
مفتی غلام سرور صاحب لاہوری در حالات
جملہ انبیاء و اولیاء و ابرار —
روضۃ الصفا تصنیف محمد خاوند شاہ
عمدہ مبسوط کتاب ہے —
سیر الاقطاب فارسی از شاہ الہدیہ کر
کرامات اولیاء اللہ —
گنجینۂ سروری — معروف بہ گنج تاریخ
فارسی از مفتی غلام سرور لاہوری تاریخ
ولادت و وفات اولیاء و سلاطین ہند —
گلستان — حضرت مصلح الدین سعدی شیرازی
ایضاً متوسط قلم
ایضاً — خوب قلم کاغذ سفید ولایتی عمدہ
ایضاً — کاغذ حنائی —
ایضاً — بڑا قلم واضح و خوشخط مع فرہنگ و شیل
رنگین معنی خوشنما گلستان ہر قسم منقول از محشی
مولوی ہادی علی مغفور و مرحوم یادگار ہین
گلستان مترجم — ترجمہ لفظ بہ لفظ ہوا ہی اردو

شرح گلستان — مصنفہ مولوی محمد اکرام
ملتانی —
ریاض رضوان — شرح گلستان [illegible] مولوی
ریاض علی مرحوم —
خیابان — شرح گلستان [illegible]
علیخان آرزو —
گلستان حکیم قاآنی [illegible]
شیخ سعدی کے مقابل ہی —
بہارستان جامی — بجواب گلستان
سعدی از ملا عبد الرحمن جامی —
خارستان محشی — موعظت واخلاق مین نادر
کتاب نظم ونثر گفتار مین [illegible] ہم پہلو
گلستان ہی اور صفات معنوی نفائس
و اندر زمین اوسکی ہم پلہ نیزان ہی گلستان کے
آٹھ باب اسکا سولہ باب بر حساب خار کی
بعد گل کا رنگ جمتا ہی اسلیے مبتدی کو اُسکو
بعد گلستان پڑھانا زیبا ہی منشی نیدال
صاحب میر منشی ایجنسی بھوپال نے اصل نسخہ
صحیح کر کے چھپا گویا از سر نو نام مصنف کا

بعون صمد کریم و فضل خلاق رحیم

سوانح عمری و ذکر کرامات خواجہ خواجگان معین الحق حسن سنجری ثم الاجمیری

وقائع حضرت خواجہ معین الدین چشتی

ترجمہ باب سوم ہدایۃ المومنین از تالیفات ماہر علم ابا بجلال صاحب فرمائش

در مطبع نامی منشی نولکشور طبع زیور انطباع یافت



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد خالقی که از قدرت کاملهٔ خود آنچنان اولیای اهل دل که لسان نطق در اوصاف
شان گنگ است بظهور آورده که ما حقه تحریر آمدن معلوم و ثنای کریمی که از عنایات
بالغهٔ خود انبیای جامعهٔ خوبی را که زبان بیان تعریف کمالات آنان نتوان کرد پیدا نموده
کما هی بیان کردن معدوم است ❊ از دست و زبان که بر آید ❊ کز عهدهٔ شکرش بدر آید ❊
بنابران احقر العباد و هیچمدان خاکسار بابولال خلف جناب والاجاه قبلهٔ دنیا و دین
کعبهٔ حق الیقین منشی کشوری لال صاحب منصف در جهاولی مدّ الله ظله افضاله متوطن
خاص مقام برکت بنیاد بلدهٔ اله آباد هنگام طالب علمی در قصبهٔ سرا ضلع غازیپور از
حضرت منبع جود و کرم مخزن فیض و هم قبلهٔ دنیا و عقبی کعبهٔ اولی و اخری جناب مخدوم
انام افاضت پناهی مرجع عالم و عالی مولوی عظمت علی صاحب ادام الله فیضهم
اسباق او با ارشاد نشاء و تبالیف کتاب هذا احمد دریافت چنانچه حقیر تعمیل حکم محکم
تا المقدور سابقه پرداخت چون در سن یکهزار و هشتصد و هفتاد و هشت عیسوی بانجام رسید از

حضرت استادی جا بجا اصلاح پذیر رفتہ بسبب بہ وقائع شاہ معین الدین چشتی
گشت چشم داشت از ملاحظہ کنندگان والا تبار آنکہ اگر خطائی بنظر افتد باصلاحش
گرائیدہ آید فقط اللہ بس باقی ہوس متن بعد باید دانست کہ ترجمہ باب سوم از کتاب
ہدایۃ المعین کہ مصنفہ شیخ رحمت اللہ بن شیخ جمال محمد بن قطب اللہ بن سکندر دہلی
و سفینۃ الاولیا کہ ساختہ دارا شکوہ و مونس الارواح کہ مرتبہ جہان آرا بیگم بنت شاہ جہان
و نسخۃ اشجار الجمال کہ مصنفہ راجی محمد ابن راجی یار محمد و اخبار الاخیار کہ مولفہ مولوی
عبد الحق محدث دہلوی ست در باب بعض حالات حضرت پیشوای دین رہنمای اہل یقین
خواجہ معین الحق والدین حسن سنجری الاجمیری و خلاصہ حال تولد و نزول
و سفر و سیاحی و بیعت و حصول علوم ظاہری و باطنی و تشریف آوردن او بسا
ہندوستان و معارضہ بہ پتھورا والی اجمیر برین نمط است کہ حضرت خواجہ صاحب
سید عالی نسب و نجیب ہر دو طرف بودند والد و والدہ شریفۂ ایشان ہر دو را نسبت
بسادات عظام بسیار صحیح است و مرتبۂ ایشان در فقر نہایت بلند و صرف بسبب
جلوہ افروزی آمدن جناب ایشان در ہندوستان ظہور اسلام گردید و از ہدایت او شان
کفر و لہا زائل و بسیاری گمراہان براہ آمدند و بعنایت الٰہی حضرت رسول مقبول
صلی اللہ علیہ وسلم او شان را منصب ولایت و ہدایت مرحمت فرمودند لہذا
لقب آنجناب ہند الولی مشہور ست و عبادت و بزرگی و محنت کشی زیادہ از حد
بیانست ذکرش بموقع خود خواہد آمد معلوم باید کرد کہ حضرت خواجہ صاحب عمدہ
سادات موضع چشت اند و چشت قصبہ ایست از ولایت چونکہ اکثر اولیاء اللہ
مثل خواجہ ابو احمد ابدال چشتی و خواجہ ابو محمد چشتی و حضرت ابو یوسف چشتی و حضرت
خواجہ مودود چشتی دران قصبہ جلوہ نما گشتہ اند بنا برین سلسلہ آنہا بنام چشتیہ شہرت
یافت و حضرت خواجہ صاحب ہم مرید ہمان سلسلہ بودند انشاء اللہ تعالیٰ تفصیلش

بعد کرسی نسب نوشته خواهد شد و بعضه محققین و مورخین و ارباب سیر و راویان دهر
نوشته اند که حضرت ممدوح به قصبهٔ سنجر پیدا شده اند و بعضی می نگارند که بقصبهٔ اصفهان
الاهر و قول غیر معتبر انداز روی کتب تحریر اجمالا صحیح و درست اینست که ولادت
ایشان بشهر سجستان گردید و درین شکی نیست در سن پانصد و سی و هفت ۵۳۷ هجری
خواجه صاحب متولد شده اند و پرورش و نمائش بخراسان یافتند و کرسی نسب نامه
اینست که حضرت خواجه بزرگ بن حضرت سید مولانا غیاث الدین بن احمد حسن سنجری
بن حضرت سید حسین احمد بن حضرت نجم الدین طاهر بن سید خواجه عبد العزیز حسین
بن سید امام محمد مهدی بن سید امام حسن عسکری بن حضرت خواجه ابراهیم بن سید
امام نقی بن سید امام محمد تقی بن امام علی موسی رضا بن امام موسی کاظم رضا و چونکه
امام موسی کاظم امام هفتم از ائمهٔ عشریه اند لهذا حضرت خواجه صاحب را سید کاظمی
میگویند و موسی کاظم بن امام محمد جعفر صادق بن حضرت امام محمد باقر بن حضرت
امام زین العابدین بن امام سید شهدا حضرت امام حسین شهید کربلا بن حضرت
امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه فقط و والد ایشان حضرت غیاث الدین احمد
مشائخ عالی منصب کامل بودند و اکثر مشائخ کبار صاحب حال را دیده اند و به سن
پانصد و پنجاه و دو ۵۵۲ برحمت حق پیوستند و مزار ایشان متصل دروازهٔ شام زیارتگاه
خاص و عام هست تا الآن اکثر طالبان از فیض باطنیش فیضیاب میشوند و نسبت والدهٔ
شریفه عالی بحضرت امام حسن خلف میر تقی علی می پیوندد ازین جهت ایشان را سید
حسنی الحسینی میگویند و اسم شریفه والدهٔ شان بی بی ماه نور بود القصه اصالت و نجابت
و سیادت و شرافت حضرت خواجه بزرگ اعلی و افضل است و نسبت ارادت و بیعت
حضرت خواجه صاحب برسول مقبول صلی الله علیه وسلم میرسد تفصیلش اینکه حضرت
خواجه صاحب مرید خواجه عثمان هارونی و مرید حضرت خواجه حاجی شریف زندنی مرید

خواجہ مودود چشتی مرید پدر خود حضرت خواجہ یوسف چشتی مرید خواجہ محمد چشتی خال اوشان و آن مرید پدر خود خواجہ ابو احمد ابدال چشتی مرید حضرت ابو اسحق شامی مرید شیخ ممشاد علی دینوری مرید شیخ ہبیرہ بصری مرید حضرت شیخ حذیفہ مرعشی مرید حضرت شیخ ابراہیم ادہم مرید حضرت فضیل عیاض مرید حضرت خواجہ عبدالواحد زید مرید حضرت شیخ حسن بصری مرید حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ مرید و خلیفہ حضرت سرور آخر الزمان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقط باید دانست کہ و فتیکہ والد شریف حضرت خواجہ بزرگ رہگرای جنت شدند حضرت خواجہ صاحب بعمر پانزدہ سال بودند و از میراث پدر یک پن چکی و باغی بود بران قابض شدند و از ان پس او قات بسر مینمودند و شب و روز بیاد الہی مصروف و مشغول می بودند و دران ایام مجذوبی ابراہیم قندوزی نام دران قصبہ بودند بظاہر دیوانہ و بباطن کامل زمانہ اتفاقاً روزی خواجہ صاحب خیابان وغیرہ در باغ میساختند کہ آن مجذوب از در در آمد خواجہ رح تیشہ از دست بیفگندند و استقبال نمودہ بہ کمال تعظیم زیر درختی سایہ دار برای نشستن گفتند و میوہ ہای چند اقسام در سبدی چیدہ بطور ضیافت پیشکش فرمودند ابراہیم مجذوب بہ خرمی تمام چند میوہ تناول فرمود حضرت خواجہ صاحب پیش او نشستہ بودند و مجذوب عددی کنجلی برآورده بدہن خود انداختہ و آنرا از دندان ریزہ ریزہ کردہ بحضرت خواجہ صاحب داد و گفت کہ بخورید حضرت خواجہ صاحب را خوردن ہمان بود و غلبہ نور باطنی شدن و محبت و الفت دنیا از دل رفتن ہمان و باغ وغیرہ کہ در قبضہ تصرف بود ہمہ را فروختہ و زر قیمتش بفقرا و مساکین دادہ خود براہ طالب علمی شتافتند و قتیکہ حضرت خواجہ صاحب تارک الدنیا گشتہ بارادہ استحصال علوم ظاہری و باطنی غریب الوطنی اختیار فرمودند اول بسمرقند رسیدند بعدہ بہ بخارا رفتند و در انجا بخدمت مولانا حسام الدین بخاری

تا بست و چهار سال تحصیل کل علوم ظاهری و حفظ کلام الله شریف نمودند و بعد
ازین شوق حصول علوم باطنی که مراد به کشف و کرامات و وصل و قرب است در دل
افتاد از انجا عازم عراق و عجم شدند و سیر کنان به قصبه هارون رسیدند و روایتی
ست که از قصبه هارون به بغداد تشریف بروند و در انجا از پیشوای اهل یقین
رهنمای سالکان اهل زمین مقتدای هر شریف و دنی خواجه عثمان هارونی که زرو
صاحب کمال غرق دریای وصال بودند ملاقات شد چنانچه در حال اوشان نوشته
اند منقول است که در سفر روزی بملک آتش پرستان رسیدند در انجا آتش کده بود
بسیار کلان که هر روز بست گردون هیمه می آوردند و روغن و رال و غیره را که عمو
گبر است انتهائی نبود در ان می انداختند و می پرستیدند در انجا خواجه عثمان
هارونی به نشستند و خواجه صاحب روزه میداشتند و وقت افطار در رسید خادم
خواست که تا آتش آورده برای افطار طعام پزد گبران از راه تعصب خادم را
آتش از آتشکده نداد و باز آمد و عرض حال کرد جناب ایشان بعد وضو متوجه
آتش خانه گشتند شخصی معتمد الخدمت آن آتشکده مختار نام که طفلی هفت ساله در بر
داشت استاده بود از وی پرسیدند که بچه وجه پرستش آتش میکنی و طاغوت خدای تعالی
که آفریدگار کون و مکان است و لائق عبادت همه انسان و حیوان است چرا نمی‌نمائی
مختار گفت که بمذهب ما رتبه آتش از همه اعلی ست و فردای قیامت پرستندگان
خود را از سوختن محفوظ خواهد داشت حضرت فرمودند که ای مختار از مدتی این آتش را
می پرستی میتوانی که آتش بدست گیری یا دست در ان اندازی مختار جواب داد که
خاصیت او سوزانید نست چرا نخواهد سوزانید این محال است همتی ندارم که به آتش
بدست بردارم و یا دست را در ان اندازم حضرت خواجه عثمان هارونی بمجرد شنیدن
این کلام طفل را از دست مختار بسرعت تمام بگرفتند و خود را با آن طفل در آتش

بیفگنند و آیت بَرْدًا وَّسَلٰمًا عَلٰی اِبْرٰهِیْمَ الخ ابراهیم علیه السلام را وقتیکه نمرود او شانرا
در آتش انداخت نازل شده بود میخواندند و به آن آتش آشناوری میفرمودند همه
کبران فریاد و واویلا برآوردند چون این کرامت بدیدند بعد دیر بسیار حضرت مع
آن طفل از آتش بیرون آمدند الا داغ دود هم بر جسم و لباس شریف و آن طفل نرسیده بود
مختار و قبائل او از خواجه آن پسر را گرفته پرسیدند که چگونه در آتش بودی و دران
چه دیدی آن طفل به کمال بشاشت و فصاحت جواب داد که به همین انفاس متبرکه
این کس هیچ رنجی و گزندی بمن نرسید بلکه جمله آرام و آسایش چمن و گلزار بیسر و
دماغ از خوشبوهای متنوعه معطر بود با صفای این ماجرای حیرت افزا آن همه آتش پرستان
ایمان و اسلام آوردند و آن آتشکده مسجد خود را اختیار و بمقدار کردند حضرت خواجه
مختار را بنام عبد الله و آن پسر را بنام ابراهیم نامزد فرمودند عاقبت الامر این هر دو
از اولیای کبار شده اند و حضرت خواجه عثمان هارونی دو انجا دو سال و شش ماه مقیم
بودند القصه حضرت خواجه معین الدین چشتی درین عرصه به قصبه هارون رسیدند و
در کتاب انیس الارواح که مصنفه حضرت خواجه صاحب است احوال خود نگارش میفرمایند هنگامیکه
از قصبه هارون به بغداد رسیدم از سکنه آنجا استفسار کردم که درین شهر کدام
بزرگ صاحب کشف و کرامات تشریف میدارند یا نه جملگان حضرت خواجه عثمان
هارونی را به بیان قطب الوقت نشان دادند پس بخانقاه مبارک رفتم آنوقت
آنجناب بمسجد خواجه جنید تشریف برده بودند من هم در انجا رفتم و ملاقات کردم
دران ایام سن شریف پنجاه و دو سال بود حضرت پیر دستگیر مرا فرمودند که دوگانه
نماز بگذار که در رکعت اول سوره فاتحه الحمد لله هزار بار و سوره اخلاص قل هو الله احد
یکبار و در رکعت دوم سوره فاتحه یکبار و سوره اخلاص قل هو الله احد هزار بار
بخوان حسب ارشاد دوگانه بگزاردم من بعد فرمودند رو بقبله نشسته سوره بقره که

سورهٔ اول کلام مجید ست از اول تا آخر بخوان و بعد از ان سی و چهار بار کلمهٔ سبحان الله
بگو بعد تعمیل این ارشاد حضرت پیر دستگیر رو بقبله شده دستم گرفتند و فرمودند که بیا تا
ترا بدرگاه حق جل جلاله برسانم این گفتند و از تارک مبارک کلاه برداشته بر سرم
نهادند و ایما شد که هزار مرتبه سورهٔ اخلاص بخوان چنانکه آنرا ختم نمودم فرمان گردید
که بجا نداشتم همین یک شب و روز مجاهده ست برو و امروز و شب را بعبادت گذار
چنانچه بعد بجا آوردنش بخدمت پیر و مرشد حاضر شدم اشاره به نشستنم فرمودند من بعد
ارشاد گردید که سوی آسمان بنگر چون نگریستم استفسار فرمودند که چه دیدی بعرض رسانیدم
از عرش معلی تا تحت الثری حجابی باقی نماند ایما گردید چشم خود به بند بعد بند کردن چشم
فرمودند که بکشا بکشادم حضرت پیر دستگیر دو انگشتان خود راست فرموده فرمودند
که درین چه می بینی گفتم مرشدا این انگشتان شد یا جام جهان نما که عالم هیجده هزار بنظرم
می درآید آنگاه بوفور استغراق و سرور فرمودند که معین الدین کارت انجام یافت
و در آنجا خشتی گلی افتاده بود برای برداشتنش ارشاد شد بمجرد برداشتنم آن خشت گل
خشت زر گردید آنرا جهت صدقه فقرا و مساکین فرمودند چون بعد تعمیل این ارشاد
بخدمت عالی رسیدم حکم گشت که ای معین الدین قرب خدمتم اختیار نمائی مخدوم خوش طالع
خود فهمیده بجان برگزیدم و بر بخت خود بسیار نازیدم بعد چندی اراده سفر مکه شد
چون از آنجا روانه شدند کمترین نیز همرکاب بود روزی در شهری گذر افتاد در آنجا
طائفه ماندند متحیر و حیران چون چند روز در صحبت ایشان ماندیم معلوم شد
که از شروع ابتدای وجود درین دار فنا بوده اند و دنیا و مافیها خبری ندارند بعد از ان
بطرف مکه روانه شدیم چون بمنزل مقصود رسیدیم حضرت دستم گرفته و زیر میزاب کعبهٔ شریف
استاده فرمودند پروردگارا معین الدین را حواله ات کردم و دعا نا فرمودند که الهی
این درویش را قبول نمائی در جوابش آواز غیبی برآمد که ای عثمان معین الدین را

قبول فرمودم شیخ تاج الدین از مولانا شیخ شہاب الدین سہروردی سے گویند کہ
دران زمان من ہم استادہ بودم کہ آوازی از غیب بر آمد کہ ای معین الدین من راضی ہستم
از تو و بخشیدم ترا و اہل نیت ترا پس ازان عزم مدینہ منورہ شد چون قریب روضہ مبارک
رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم رسیدیم حضرت پیر و مرشد فرمودند السلام علیک
یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ازانجا جواب بر آمد وعلیکم السلام یا قطب المشائخ
و ازان روز لقب حضرت پیر و مرشد قطب المشائخ گردید و بحکم حضرت پیر دستگیر و شیخ
من ہم سلام کردہ بودم و درانجا نیز مرا حضرت صاحب فرمودند کہ کارت انجام یافت
آداب بجا آوردم و دو رکعت شکرانہ گزاردم ترجمہ انیس الارواح ختم گردید و بعد
از دلیل العارفین حضرت خواجہ قطب الدین بختیار اوشی میفرمایند کہ وقتی بخدمت
پیر دستگیر با ہر صغیر و کبیر حاضر بودیم فرمودند کہ ہنگامے در سفر مدینہ منورہ شیخ اوحد الدین
کرمانی ہمراہ ما بودند در شہر دمشق کہ درانجا شصت صد انبیا مدفون شدند و روای حاجت
حاجتمندان میشود و زیارت مزار انبیا علیہم السلام حاصل نمودیم و فوائد بسیار از
ملاقات بزرگان زندہ نیز بدست آوردیم روزی در مسجدے حضرت قطب المشائخ
پیر دستگیر و شیخ اوحد الدین کرمانی و شیخ محمد عارف و دیگر فقرا نشستہ بودند ذکر بود کہ اگر
درویشے صاحب کمال بود باید کہ دعوی کمال خود نکند چرا کہ دعوی کمال دلیل نقص
اوست و افشای راز خالق بر خلائق معیوب بعد ازین محمد عارف گفتند کہ بروز قیامت
درویشان را سعد در خواہند داشت و از ایشان در گذر خواہند نمود و از تونگران و
مالداران باز پرس خواہد گردید کسے را این سخن ناگوار افتاد و گفت در کدام کتاب نوشتہ
محمد عارف را نام کتاب یاد نبود بعد غور و تامل گفتند کہ در کشف المحجوب نوشتہ است
او گفت کہ تا بچشم خود دیدہ نہ آید اعتماد را نشاید آنزمان خواجہ محمد عارف سر بزانو نہادہ
گفتند کہ الٰہی کتا بیکہ بندگان خود را از دیدنش مشرف میسازی بنظر این کس گذران

ہمانندم فرشتگان بامر الٰہی جائیکہ این فرمان نوشتہ بود بنظرش گذرانیدند بمجرد مشاہدہ
اش سر بقدم خواجہ صاحب نہاد و اقرار نمود کہ کشف و کرامات مردان خدا حق است
و من بعد ہمہ با گفتند کہ ہر کہ در فقر رتبہ و کمالی بہم رسانیدہ باشد دریجا ظاہر کند پس
حضرت قطب المشائخ خواجہ عثمان ہارونی از زیر مصلے چہار قراضہ زر برآوردہ
درویشے را دادند کہ برو و از بازار فالودہ گرم بیار و شیخ اوحد الدین کرمانی بطرف
شاخی خشک کہ نزدش نشستہ بودند نگاہ کردند بفور معاینہ آن ہیزم خشک سر سبز
و شاداب گردیدہ شاخ زر شد اما حضرت خواجہ صاحب میفرمایند کہ بحضور پیر خود
اظہار کرامات را گستاخی دانستہ خاموش نشستہ بودم وقتیکہ حضرت پیر و مرشد اشارہ
بجانب ما فرمودند آندم چہار نان از زنبیل خود برآوردہ بہ فقیریکہ نہایت گرسنہ بود
و بسبب شرم و حیا با کسی نمیگفت دادم یعنے از باطنش خبردار گشتند و خواجہ محمد عارف
فرمودند کہ تا زمانیکہ در درویشے چندین قوت بہم نرساند درویش گفتنش نباید بعد
چند ایام حضرت پیر و مرشد در بغداد تشریف آوردند در انجا با بزرگی خواجہ جنید نام
ملاقات شد کہ سن یکصد و چہل سال رسیدہ بودند و یکپای اوشان لنگ بود
سبب پای لنگ پرسیدہ شد فرمودند کہ روزی بخواہش نفسانی از گوشہ خود خواستہ
بیرون رفتم آوازی از غیب برآمد کہ اے مدعی درمیان ما و تو ہمین عہد بود کہ وفا
کردی بسمع این کلام ہوش در باختم و نفس لعین را سزا دادم کہ پای خود از کار
تراشیدم تا آیندہ بہوای نفسانی نہ پردازد و ہنوز ندامت و خجالت باقی ست
کہ فردای قیامت جواب این سوال چہ خواہم گفت و بمقابل درویشانی کہ برای رضا
علیہ خویش نازان خواہند بود و تن آلودہ خواہش نفسانی و فرسودہ حرکات شیطانی
چہ رو خواہم نمود و از انجا بہ بخارا آمدیم در انجا از بسیارے مردان خدا ملاقات گردید
کہ وصف و تعریف اوشان خارج از دائرہ تقریر ست بزرگان گفتہ اند تا وقتیکہ

مرید بحالت پیر فائز نگردد زینهار بحق نرسد که سبب کار از کار جدا نیست پس پیر که
واصل راه خداست از خدا جدا نیست و بنده نیز در سفر و حضر همراه پیر و مرشد بود
و از برکت انفاس متبرکه او شان کار خود سرانجام نمودم و زمانیکه حضرت پیر و مرشد
از سفر بار دیگر در هارون رسیدند تا ہشت سال در اعتکاف نشستند و بعد از ان
رونق افروز بغداد شدند و سیر تمام جهان فرمودند آورده اند که حضرت قطب المشائخ
از خواجه صاحب فرمودند که تا چند مدت از گوشه عزلت بیرون نخواهم آمد باید که شما
هر روز وقت چاشت نزدم بیائید تا از سلوک فقر آگاه شوید که بعد ازین یادگار ماند
و حضرت قطب المشائخ سی و نه روز در اعتکاف بودند و پیوسته خواجه صاحب حاضر خدمت
میشدند درین عرصه انچه حضرت قطب المشائخ خواجه عثمان هارونی رضی الله عنه فرمودند
آنرا خواجه صاحب بتحریر آوردند که بر موقع خود نوشته خواهد شد در کتاب انیس الارواح
در مجلس بست و هشتم مکتوب است که بروز بست و هشتم حضرت قطب المشائخ فرمودند که
ای معین الدین ترا تعلیم معقول داده شده است باید که انچه بتو آموخته ام فراموش
نگردد و عامل آن باشی تا که بروز بعث و نشر بروی مردان شرمنده و خجل نشوی
و عصا و مصلی و هر چه پوشیده بودند مارا عنایت فرمودند و گفتند که این یادگار است که نیک
خواهی پنداشت در گردنش خواهی انداخت و باز در عبادت مشغول گشتند و
خواجه صاحب آداب بجا آورده رخصت شدند و بعمر پنجاه و دو سالگی حضرت قطب المشائخ
فرمودند که ای فرزند آن وقت رسیده که تنها سیر نمائی و باید که در آبادی قیام نه کنی و سر
و طمع را با خود راه مده و چیزی از خلق مخواه و از دیدن مجلسها بیگانه خواجه صاحب شگفته شدند
نهایت خوش شدند خواجه صاحب سر بر قدم پیر و مرشد نهادند او شان بسیار تسلی
فرمودند و بخدا سپردند خواجه صاحب زار و گریان از خدمت با برکت رخصت شده
روانه ماوراء النهر گردیدند از انجا بعد چندی بقصد او ش رفته اسلام را رونق بخشیدند

بودہ والد حضرت قطب الدین ایشان را بعمر چہار سال و چہار ماہ گذاشتہ انتقال فرمودہ بودند
و والدہ ایشان حضرت ممدوح را بخدمت خواجہ صاحب عرض نمودند کہ این طفل را
بطور تبرک بسم اللہ آموزید چون خواجہ صاحب لوح برداشتہ خواستند کہ بسم اللہ نویسند
کہ آوازے از غیب بر آمد کہ ای معین الدین تامل کن کہ قطب الدین را تعلیم علوم
ظاہری قاضی حمید الدین ناگوری خواہند ساخت و از تو او را تعلیم علوم باطنی
خواہد شد ہمہ اصغای این کلام خواجہ صاحب لوح از دست بنہادند ہمہ حضار مجلس
در عجب ماندند زیرا کہ آن ندای غیبی بگوش آنہا رسیدہ بود باز آوازی از غیب
بگوش قاضی حمید الدین ناگوری افتاد کہ زود تر بقصبہ آوش برس و قطب الدین را
تعلیم علوم ظاہری کن قاضی صاحب ہمہ این سخن چشم خود بند ساختند چون کشادند خود را بقصبہ
آوش یافتند ہمان دم بخدمت خواجہ صاحب حاضر شدہ آداب بجا آوردند آنہا ایشان
لوح برداشتہ بر دست قاضی صاحب نہادند چون او ایشان پرسیدند کہ چہ نویسم
خواجہ قطب الدین جواب دادند کہ از سُبْحَانَ الَّذِیْ اَسْرٰی بِعَبْدِہٖ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
اِلَی الْمَسْجِدِ الْاَقْصٰی حضرت رقم فرمایند آنہا ایشان گفتند این پارہ پانزدہم است گفتند
کہ پارہ ہای ما قبل بالکل مرا یاد ہستند زیرا کہ حضرت والدہ ماجدہ مرا نصف کلام مجید
حفظ بودہ او ایشان تلاوت میفرمودند من در شکم بودم آنچہ شنیدم بامداد الہی حفظ
کردم جواب دادند کہ اگر یاد داری گوش گذار من نمائے ایشان بہ کمال فصاحت
و ادائے تمامی قواعد تلاوت چون مدہ و شد و آواب و اخفا و اظہار و وصل و فصل و غیرہ
بخواندند قاضی صاحب بسیار تحسین و آفرین کردند و سبحان الذی تا آخر نوشتہ تعلیم کردند
حضرت ممدوح تمام کلام مجید در چہار روز حفظ فرمودند قاضی صاحب گفتند کہ تو
دوست و مقبول خدا ہستی گویا خود سبحانہ وتعالی خود ترا تعلیم میفرمایند آمین گفتند و
خواجہ قطب الاسلام را حوالہ خواجہ صاحب نمودند و رخصت شدند بعد چند مدت

رهگرای پنجاب شدند و درانجا از شیخ میران محی الدین جیلانی و شیخ ابی محمد سلطان
عبدالقادر جیلانی ملاقات گردید و در آن شهر تا پنج ماه و هفت روز قیام پذیر بودند
و حجره تیار کنانیدند که هنوز قائم و زیارت گاه خاص و عام است و جیلان شهریست
نزد کوه جودی که درانجا کشتی حضرت نوح علیه السلام رسیده بود و شیخ محی الدین درانجا
قطعه زمین خریده برای سکونت خویش و اقربا عمارتی نو تیار کردند و درانجا قیام پذیر
گشتند چنانچه اولاد و احفاد اوشان هنوز دران سرزمین رخت اقامت دارند راویان
معتبر نوشته اند که در بغداد جائیکه مزار شریف و از جیلان شصت منزل است روزی
حضرت خواجه صاحب حضرت میران محی الدین را فرمودند که برای چنین کلمات گوشه
باید فرمودند که مرا دو چیز مانع گوشه است یکی آنکه اجازت مرشد نیست و دیگر آنکه با کسیکه سخن
گوید اول تجربه نماید که محرم است یا نی اگر هست راز با او بگوید و اگر نیست نگوید و بعد ازین
محفل برخاست گردید حضرت خواجه رخصت شده بر دولتخانه تشریف آوردند و چله کشیدند
آن حجره هنوز زیارت گاه است و حضرت پیران پیر محی الدین محبوب سبحانی همشیره زاده
خواجه اند و ایشان از اولاد امام حسین علیه السلام اند و حضرت محبوب سبحانی از
اولاد امام حسن علیه السلام و در شعری تاریخ تولد و انتقال هر دو می برآید و آن این
سنینش کامل و عاشق تولد + وصالش دان تو معشوق الهی + اعنی تنالی تولد
چهار صد و هفتاد و یک [۴۷۱] و عمر نود و یکسال [۹۱] و سن وفاتش پنج صد و شصت و دو [۵۶۲] است
مے گویند که روزی حضرت خواجه وضو میفرمودند پیرزنے نالان و گریان درآمد
و گفت که حاکم اینجا فرزندم را براه تعدی بدار کشیده است چون تامل فرمودند از الهام
غیبی معلوم شد که دعویش راست است پس برخاستند و همراهش شدند همه مردمان
متحیر و متعجب شدند که خلاف عادت چگونه متوجه این امر شدند خواجه رحمة الله علیه قریب
دار رفته لحظه بر آن طفل مرده نظر میکردند و چیزے بکمال آهستگی می خواندند که کسی نشنید

تن بعد فرمودند که ای طفل مظلوم اگر فی الواقع بی جرم هستی بحکم باریتعالی از سر نو جهد
بیا و غم مادر مشفق خویش بند فع سازد، حالی سرش که به زمین افتاده بود بریده بر گردنش
جا گرفت و آن طفل بیجان از سر نو جان یافته از دار فرود آمد و بر قدم خواجه سر نهاد و شکر
پروردگار بجا آورد او شان سپرد مادرش نموده روانه خانقاه شدند و بعد ازین به بغداد
تشریف آوردند و مدتی به صحبت شیخ ضیاء الدین پسر شیخ شهاب الدین بودند و شیخ
اوحد الدین کرمانی با حضرت خواجه اعتقاد و را شیخ میداشتند بلکه شیخ حسام الدین
خلیفه مولانا جلال الدین رومی مینگارند که ایشان مرید و خلیفه حضرت خواجه بودند
و بتاریخ پنجم ماه رجب سنه ۵۱۱ هجری خواجه به بغداد تشریف آوردند و مسجد فقیه ابو اللیث
بتاریخ مذکور شیخ اوحد الدین کرمانی با خواجه بیعت نمودند چنانچه شیخ محمد اصفهانی
نیز در آن زمان موجود بودند و حضرت کلاه چهار ترکی که بر فرق مبارک داشتند بر سرم
نهادند و فرمودند که بعد بیعت تا بیست و چهار سال بخدمت او شان بودم و در سفر و
حضر هم رکاب ماندم و در فوائد السالکین بمجلس دیگر نوشته است که از حضرت خواجه قطب الدین
نقلست که روزی حضرت خواجه در اعتقاد پیر و مرید فرمودند که خلیفه بغداد درویشی
را به تهمتی حکم قتل کرد چون او را رو بقبله کردند و سیه دل خواست که سرش از تن جدا
نماید فقیر روی خود را از طرف قبله بگردانید جلاد گفت که وقت مردن روی اهل اسلام
باید که سمت کعبه باشد تو چرا عمداً روی از آن جانب گردانیدی درویش گفت به پیر
روی خود را از کعبه نگردانیده ام بلکه همین بسمت کعبه ساخته ام سر خویش گیر ترا ازین
تقریر چه حاصل چون مردمان در استفسار مبالغه نمودند درویش گفت که مزار پیر ما
اینجانب است و در حقیقت پیر کعبه مرید است همدرین اثنا حکم خلیفه رسید که درویش را
رها کنید خواجه رحمة الله علیه فرمودند که اعتقاد مرید به پیر چنین باید که از هر مهلکه نجات یافت
و در فوائد السالکین حضرت فرید الدین گنج شکر نوشته اند که حضرت خواجه قطب مرشدما

که روزی بخدمت خواجه رحمة الله علیه حاضر بودم و بسیارے اولیاء الله جمیع بودند که
شخصے اجنبی آمد و سر بر قدم خواجه صاحب نهاد و گفت که قصد بیعت دارم فرمودند
که آنچه گویم اگر بجا آری چه مضائقه گفت محکوم و تابع ام آنچه ارشاد شود بدل و جان
قبول است فرمودند که بگو لا اله الا الله چشتی رسول الله او بی تامل بگفت خواجه صاحب
توبه و استغفار کنانیدند و سلسله عنایت فرمودند و ایما گردید که دایم لا اله الا الله
محمد الرسول الله بر زبان داری برای آزمائش تو این سخن گفته بودم ورنه مرا با
پیغمبرے چه نسبت من از خاک بوسان آستانه فیض نشانه حضرت رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم هستم **نقل** در فوائد السالکین از قطب الدین بختیار اوشی منقولست
که وقتے شهاب الدین شهروردی و شیخ محمد کرمانی و شیخ محمد اصفهانی و مولانا بهاؤ
بهاؤ الدین بخاری و مخدوم زاده شیخ برهان الدین و مولانا محمد بغدادی و
خواجه اجل و شیخ اجل سیف الدین و شیخ محمد چشتی و شیخ اوحد الدین کرمانی و شیخ
برهان الدین غزنوی و شیخ جلال الدین تبریزی و شیخ برهان الدین چشتی و شیخ احمد واحد
و خواجه سلیمان عبد الرحمن و دیگر بزرگان اطراف و جوانب موجود بودند و در آن زمان
حضرت پیر و مرشد مناقب حضرت قطب المشائخ میفرمودند از انجمله فرمودند که حضرت
بر زبان معجز بیان می راندند که وقتیکه خواجه مودود چشتی را خواهش طواف کعبه شدی
فرشتگان بحکم ایزد تعالی خانه کعبه را برداشته جائیکه خواجه صاحب بودندی می نهادند
و بعد فراغ نماز باز بجای خود بردندے و خواجه قطب الدین از خواجه صاحب نقل
میکنند که خواجه حذیفه مرعشی تا هفتاد سال در گوشه یاد الهی مصروف بودند و بیرون
نمے آمدند و حاجیان هر سال مے گفتند که خواجه ممدوح را وقت طواف کعبه و بیت المقدس
میفرمودند دیده ایم پس از آن از بغداد به همدان که شهریست از مضافات ایران
چهارم ملک عراق عجم تشریف آوردند و از شیخ یوسف همدانی ملاقات فرموده

رونق افزای تبریز که از اقلیم چهارم ملک ایرانست گشتند و از شیخ ابوسعید
شمس تبریزی که پیر شیخ جلال الدین تبریزی اند ملاقی گشتند و در حال ایشان
شیخ نظام الدین بداؤنی بینویسند و بداؤن قصبه ایست از اقلیم سوم ملک هند
که اوشان مجذوب بودند و نیز مریدهای کامل داشتند و نهایت عالی مرتبت بودند
و در اصفهان از خواجه صاحب شیخ محمد اصفهانی ملاقات گردید و خواجه در شهریکه میبودندے
به گورستان فروکش شدندی و پیوسته دو ختم کردندے و سلطان المشایخ میگویند
که خواجه رحمة الله علیه ریاضت بسیار میفرمودند که ادنی ترین ریاضتهای اوشان
این بود که بعد هفته یک نان جوین بوزن پنج درم یعنی هفتده و نیم ماشه در آب ترکرده
بخوردندے و پارچه استروار پوشیدندے و حضرت عثمان هارونی رضی الله عنه اکثر
اوقات فرمودندے که بسبب بیعت معین الدین فخرے حاصل کردم و او در خاندانم
برادل در آخر سبقت خواهد برد و نهایت بلند پایه خواهد گردید بعد ازان بخرقان تشریف
آوردند و از شیخ ابوالجیش که دران شهر شیخ وقت بود ملاقی گردیدند و من بعد در شهرے
که شیخ ابوسعید ابوالخیر رخت اقامت داشتند تشریف برده ملاقات فرمودند و تا
دو سال درین گروه میگردیدند ازان بعد در استرآباد تشریف آورده از شیخ ناصر الدین
استرآبادی که نهایت عظیم القدر و بعمر هفتاد سال بودند و بدو واسطه تا حضرت
طیفور سلطان بایزید بسطامی میرسند ملاقات فرمودند و ازانجا بطرف شهر هرون
عازم گشتند و مدتے درانجا فروکش بودند و روز در ملاقات بزرگان بسر مے گردید
و بشب در مقبره عبدالله انصاری مے ماندند چنانکه درانجا مشهور شدند زینت افزای
کرمان گشتند چنانچه در چهارمی مجلس دلیل العارفین حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی
بینگارند حضرت پیر و مرشد میفرمودند که روزے من و شیخ اوحد الدین کرمانی سیر مینمودیم
جائی بزرگے را دیدیم که با کسے سخن هم نمیکرد رفتیم و سلام کردیم جواب سلام داده

گفتند که غمگین چهره شان همچو آفتاب رخ درخشان بود چون خواستم که حال شان
پرسیم او شان از اشراق باطن دریافته حال خود گفتن آغاز کردند که روزی با دوستی در گورستان
رفته سخن بمذاق ــ گفتیم و می خندیدیم که از گورے ندا برآمد که اے نا فلان چنین
کار آخر با همین خاک و موانست مار و کژدم در پیش ست خندیدن چه شاید بل گریستن
باید این کلام در من چنان سرایت کرد که آن یار غار را رخصت نموده درین غار
بنشستم و عرصه هفتاد سال میشود که آسمان و انسان را ندیدم و هر ساعت همان
سخن را یاد گرفته میگریم و گفتند بزرگ عطای سلمی هم تا چهل سال بگریست و سمت
آسمان ندید خواجه صاحب فرمودند که زاریدن البته بسبب خوف گناهان بود مگر
طرف آسمان ندیدن را چه موجب ست گفتند که در محافل و مجالس بسبب غفلت همچو
بے ستربان خنده دندان نما مینمودیم لهذا از باعث بار این ندامت تاب سر برداشتن نمیدارم
و گفتند خواجه فتح باوچی تا شصت سال گریستند و وقتیکه رحلت فرمایے جنان گشتند
کسے در واقعه دید و پرسید خدای تعالی با تو چه کرد گفت که چون مرا زیر عرش بردند
سجده شکر بجا آوردم فرمان گردید که اے فتح مرا غفار نمیدانستی که چندان میگریستے
سر بسجده شده عرض کردم که ترا غفار و رحیم و کریم میدانستم الا از سختی ملک الموت
و تنگی لحد و از آنکه در قیامت چه پیش آید گریان و نالان میبودم ارشاد شد که از خوف
ترا بخشیدیم از انجا خواجه صاحب زیب افزاے شهر شیراز که از مضافات توران
علاقه سمرقند ست گردیدند متصل شهر باغی بود در غایت نزهت و لطافت و حاکم انجا
که یادگار محمد نام داشت بود و اندرو حوضی پر آب طراوت افزا بود و درختان بسی
سایه دار خوشنما حاکم آنجا که یادگار محمد نام داشت مالک آن باغ بود و سایه اریس خواجه
رحمته الله علیه در آنجا زیر درختے نشسته تلاوت کلام الله آغاز فرمودند درین اثنا
درویشے آمده عرض نمود که فراشان برائے گستردن فرش در اینجا می آید مالک باغ

در اینجا خواہد آمد حضور جای دیگر رونق افروز شوند کہ او از بسیار اعتقاد و کج اجلا
شاید بی ادبی از و سرزند حضرت التفاتی نفرمودند بعد ازین فراش آمدہ قریب خواجہ صاحب
فرش گستر دو بعد دیر حاکم یادگار محمد ہم آمد ناگاہ نظرش بر خواجہ بزرگوار افتاد و بمجرد
نگاہ لرزیدن گرفت و آخرکار بیہوش شد و رفیقان او را نیز ہمین حال پیش آمد القصہ
بایمای خواجہ خادم قدرے آب از ان حوض گرفتہ برروی حاکم پاشید فوراً افاقہ
گردید از کمال خجالت و انفعال در دیدہ نگاہ سخت خواجہ دید ایشان فرمودند کہ
از کردار و کج ادائی باز آمدی عرض کرد کہ باز آمدم و بار دیگر گرد اشتغال این کار نگردم
اما کسی برین معنی چیزے نبرد کہ اینہمہ تغیر حالت اینہا از چہ حیثیت وجہ بودند کہ قالب تہی
کردند چون بیہوش آمدند ہمہ تائب گشتہ اسلام آوردند و بایمای خواجہ علیہ الرحمتہ
وضو کردہ دوگانہ شکر گزاردند بس بعد یادگار محمد بر مکان خود رفتہ از خزینہ و دفینہ تا
خویش چیزی نگذاشت ہمہ را اندر خواجہ کرد خواجہ فرمودند آنچہ از کسانیکہ بجور و ظلم
بستاندہ او شان را دادہ راضی گردان تا در قیامت دامن گیر تو نباشند پس او تعمیل
ارشاد کرد و بقیہ را بفقرا و ساکین داد و برای خود چیزی نہ نہاد و از برکت انفاس
متبرکہ خواجہ یکی از اولیا ء کبار و واصلان حق گردید در مجلس دیگر در دلیل العارفین و
فواید السالکین نوشتہ است کہ باری در سفر مکہ معظمہ خواجہ قطب الدین و خواجہ فرید الدین
گنجشکر ہمرکاب حضرت پیر و مرشد بودند بعد فراغ حج چون روانہ شدیم در شہری رسیدیم
کہ در آنجا بزرگے در غار بنشاندہ دیدہ بستہ بمچو ہیزم خشک در اعتکاف استادہ بود
تا یک ماہ در آنجا قیام پذیر بودیم پس ازین او شان بہوش آمدند انساعت ما ہمہ بجا آمدہ
و سلام کردیم جواب سلام گفتہ فرمودند کہ رنجے بشما رسید الا اعتقاد دارید کہ جزای
خیر خواہید یافت زیرا کہ اہل تصوف نوشتہ اند کہ ہر کہ خدمت درویشان کند البتہ
مقدل بزرگان شود بعد فرمود بشین چون بہ نشستیم احوال خویش گفتن آغاز کرد کہ

از اولاد شیخ اسلم طوسی ام از سی و دو سال غریق بحر عشق تحیرم بعد چندین مدت از وی حق تعالی
برای شما مرا بهوش آورده حالا بروید فسخنی از من یاد دارید چرا که سخن درویش خالی
از غرض و بیراز حکمت نمیباشد و آن سخن اینکه هرگاه بر بساط اهل الله و ارباب طریقت جا
یابی ترک خواهش نفسانی گیری و اتفاق بدنیا و مافیها نکنی و از خلائق دور باشی
و تحفه که پیش تو آید با خود نداری بحاجت مندان بدهی و بما سوی الله مشغول نگردی
بعد انجام این کلام نصیحت التیام ایشان غوطه زن دریای تحیر گشتند و از انجا خواجه صاحب
روانه شدند حضرت میفرمایند که بعد ازین قطب الدین در عالم سکر در آمده بودند و روزی چند
در صحرای مقیم بودیم از انجا عازم مدینه منوره گردیدیم چون آستان بوسی جناب رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم حاصل ساختیم از روضه مبارک ندا آمد که ای معین الدین
چشتی الحسنی الحسینی السنجری حضرت خواجه بزرگ بمجرد استماعی این کلام اندرون روضه
مبارک حاضر شده آداب بجا آوردند آواز آمد که بحکم خدای جل شانه ولایت هند ترا
بسپردیم بروید و در اجمیر قیام کنید و تا قیامت قرارگاه شما و اولاد شما همان اجمیر خواهد ماند
و در انجا مدفون خواهید شد حضرت خواجه صاحب متحیر شدند که اجمیر کجاست بعده مراقبه
نمودند بشرف زیارت و جمال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مشرف شدند و ماجرا عرض
کردند آنحضرت صلعم یک انار عنایت فرمودند که نقشه تمام عالم در ان نمودار بود الا نشان
اجمیر معلوم نشد استفسار کردند حضرت رسول مقبول از انگشت مقدس اشاره بجانب
اجمیر فرمودند آنزمان خواجه صاحب تسلی گردیده آداب خدمت بجا آورده سجده شکر گزاردند
و نشان اجمیر همین سبب بدفعه اول بنظر در نیامد که در آنجا از آبادی نامی و نشانی نبود محض
دیواری خشتی بود و وجه تسمیه اجمیر اینست که راجه بود در هند اج نام او بر کوهی که بنام
رای پتهورا مشهور بود شهر پناه تیار کنانیده بود و در هندی میر کوه را میگویند چون
زیر همان دیوار آبادی آن شهر واقع ست لهذا بنام اجمیر شهرت یافت و حضرت خواجه بزرگ

در انیس الارواح زیب ترقیم فرمودہ اند کہ در مدینہ مطہرہ روبروے جناب رسالت صلعم بزرگے را دیدم کہ ہر شب در دو رکعت کلام مجید ختم کردے و قبل از صبح صادق فارغ شدی بعد ازین خواجہ عازم مکہ معظمہ گشتند و طواف خانہ کعبہ نمودند و در کتاب فوائد السالکین حضرت فریدالدین گنجشکر مینویسند از پیر خود حضرت قطب الدین بختیار کاکی او شنیدہ کہ روزی چند بزرگوار بمجلس حضرت خواجہ رحمۃ اللہ علیہ پیر و مرشد حاضر بودند فرمودند کہ وقتی کہ ما و قاضی حمید الدین ناگوری براے طواف در کعبہ شریف رفتیم بزرگے را شیخ عثمان نام کہ از برادران حضرت شیخ ابوبکر رضی اللہ عنہ بودند دیدیم کہ در طواف اند ما ہر دو کسان بر نشان قدم شان قدم می نہادیم و طواف کعبہ مینمودیم آن بزرگ بر ضمیر خبردار شدہ گفت کہ از متابعت ظاہری چہ سود اتباع باطنی شاید پرسیدیم کہ شما چہ میکنید فرمودہ ہر روز ہزار بار ختم کلام مجید از اصغاے این سخن متحیر ماندیم و خیال کردیم کہ شاید بلا لحاظ معنے آیات قرآن شریف در دل میسازند بلا قرأت لفظے فرمودند کہ خیالات غلط است لفظاً لفظاً و حرفاً و حرفاً تلاوت میکنم مولانا علاؤ الدین فرمودند کہ این محض کرامت است ما ہم اقرار نمودیم بعد ازین فریدالدین گنجشکر از پیر و مرشد خویش میفرمایند کہ خواجہ صاحب بن بعد ذکر کردند کہ حصول درجہ اعلی بغیر ریاضت و محنت شاقہ نمیگردد و مرید را باید کہ ادب نشستن بحضور پیر خویش بیاموزد چون حاضر گردد بکمال عجز و نیاز سر فرو کردہ آمدہ آداب بجا آورد و و بے تلاش جاے بلند جا ئیکہ خالی یابد بنشیند پس ازین از مکہ معظمہ بدمشق تشریف آوردند چند روز در آنجا اقامت فرمودہ بحصار رفتند و آن زمین سپرد محمد یادگار نمودہ خود روانہ بلخ شدند و محمد یادگار تمام عمر خویش در آنجا بسر نمود و قبرش ہم آنجا است و انتظام ولایت بسیار خوب کردہ و روایت سست ضعیف کہ او ہمراہ خواجہ باجمیر آمدہ بود و بعض خادمان آنجا حالا ہم دعوی میکنند کہ از اولاد محمد یادگار ہستیم الا این روایت صحیح نیست و خواجہ صاحب در بلخ بخانہ

شیخ حصرو بہ روزی چند قیام فرما بودند و دران شہر حکیمے بود مولانا ضیاء الدین نام
کہ با فقیران صاحب باطن و صوفیان اہل حقیقت اعتقادے و اعتمادی نداشت و
میگفت کہ چون صوفیان علم تصوف باعث وصال محبوب حقیقی و موجب صفائی باطن
تصور میکنند صرف از ہزلیات و لغویات و خیالات ظنی ہست و ہمینان فقرای صاحبد
راہد گفتے ہمدران ایام خواجہ صاحب بطور سیاحت دران سرزمین وارد شدہ بودند
و خدمتگارے معہ و دستہ تیر و یک کمان و یک چقماق معہ سنگ آتش فشان ہمراہ
میبود کہ وقت بیوقت محتاج غذا نشوند چنانچہ روزے خواجہ رحمۃ اللہ علیہ کار کلنگ
کروند و متصل مکان حکیم مذکور زیر درختے سایہ دار مشغول بہ نماز نوافل گشتند و خادم
آغاز پختن کباب کرد و حکیم طلبہ را درس فلسفہ و حکمت میداد چون نظر بر کباب افتاد
از مدرسہ برخاستہ نزد خادم آمدہ بہ نشست کہ چون تیار شود قدرے طلبیدہ بخورد
و درین اثنا خواجہ صاحب از نماز فارغ گشتند و خادم کباب پیش آورد و باشراق باطنی
تمنای حکیم وقوف یافتہ قدرے ازان مرحمت فرمودند بمجرد خوردن سوءِ عقیدت
بد اعتقادے حکیم کہ با اہل اللہ داشت بحسن عقیدت مبدل گردید و بسوی خواجہ نگاہ
محبت و اخلاص میدید آنگاہ خواجہ قدرے از دہن خود برآوردہ بحکیم مرحمت فرمودند
چون بخورد جلوہ نور حق و غلبہ لمعات جمال ذات مطلق باطنی در خود مشاہدہ کرد کتب
علم فلسفیات وغیرہ را در دریا انداخت و تمام علائق دنیوی از دل بزدود و جملہ تلمیذان خود را
بحصول قدمبوس حاضر ساخت و خود از عقیدۂ فاسد خویش باز آمد چنانکہ ہمہ با صد تمنا
و طلب مرید شدند و حضرت خواجہ رحمۃ اللہ علیہ از انجا عازم غزنین شدند و از انجا بہ لاہور
تشریف آوردند و روایت ست کہ بعد تعلیم و تلقین مولانا ضیاء الدین را آن ملک
سپرد فرمودہ بہ بخارا تشریف بردند و بعد از ملاقات بزرگان بخارا تمکین رونق افزا
نیشاپور زمین گردیدند خواجہ در انیس الارواح حکایت اند کہ از انجا بغزنین رسیدیم و

بعد از ملاقات شیخ عبدالواحد پیر شیخ نظام الدین ابوالموید۔ روانہ قندہار شدیم و
از بزرگان آن مقام ملاقی گشتہ ارادۂ سیوستان کردیم و دران سفر ہمرکاب خواجہ
عثمان ہارونی در عبادت خانہ شیخ ضیاء الدین سیوستانی کہ اکابر وقت و پیوستہ مشغول
بخدا میبودند رسیدیم و چند روز بخدمت اوشان بودیم دیدیم کہ کسی از آنجا محروم نرفت
ہر حاجتمندی از دست غیب چیزے دستیاب میشد و آوازی می آمد کہ برای رسوخ
ایمان ما دعا کن و وقتیکہ اوشان نام موت شنیدندی گریستندی و تا ہفتہ عشرہ بر پا
استادہ بودندی و بعد افاقہ از من گفتندی کہ کسی را کہ با ملک الموت معاملہ ضرور الوقوع
است و بروز حشر پیش خدا حساب دادن محقق و تیقن آنرا آرام و آسایش و خواب
ہم کجا میسر در غفلت و بیفکری چرا بسگذاری ای عزیز اگر یقین داری کہ روزی خاک
خواہیم شد و خوراک مار و کژدم زیر زمین شدنی است بشب خفتن و آرام طلبی را ترک نما
و شب و روز در طاعت و عبادت آمادہ باش و ہموارہ عادت ریاضت و محنت و مشقت
کن **نقل** در دلیل العارفین نوشتہ است کہ در سفر سیوستان خواجہ ہمراہ حضرت خواجہ
عثمان ہارونی رضی اللہ عنہ بودند با شیخ بختیار اوشی ملاقات کردید ایشان نہایت
بزرگوار بودند و حاجتمندے ہر حاجتے کہ داشتے از خانقاہ شان محروم نگشتی اگر عریانے
آمدے آواز دادے دست از غیب پارچہ با موجود شدی و آن ہمہ باو مرحمت فرمودے
تا چند روز در آنجا اقامت گزیدیم روزی فرمودند کہ مرا نصیحت پیر است کہ ہر چہ بیاید
جمع مکن بل ایثار فقرا بکن کہ تو نیز شامل من شوی و در دلیل العارفین از بختیار اوشے
نوشتہ است کہ خواجہ رحمۃ اللہ علیہ فرمودند کہ چون بملتان رسیدم از شخصے شنیدم کہ
توبۂ اہل ریاضت بدین نہج است کہ اول بر گناہان و عصیان زمان ماضی خویش افسوس
کنند و گویند کہ چنین عمر گرانمایہ خود را در بد فعلیہا صرف نمودم بدلش چگونہ کردہ آید و دیگر
آنکہ محاسبۂ فعل خود نماید اعنی افعال قبیحہ را بد فہمیدہ فکر باز ماندن ازان نماید و دو

زود بانجام یافتنش کوشش وجهد بلیغ سازد و تاخیر و تعویق را راه ندهد و سوم آنکه بعد
توبه از منهیات حذر کند و بسیار متنبه باشد که فعلیکه ازان توبه کرده است باز سرزند
باز فرمودند عاشقی را دیدم و دعا میکرد که الهی پروردگارا هر کسی را دوست میداری
باو آرام میرسانند و شخصی را که تو دوست میداری بر این بلاها نازل میکنی یعنی تا او از
همه راها جدا است من بعد ارشاد فرمودند که تواضع منقسم بسه قسم است اول کم خوردن
که صورتش روزه است و دیگر کم خفتن که سببش نماز است و سوم کم گفتن که وجهش
زیادت ذکر حق جل وعلا است و ایمان هم بسه نوع است نوع اول خوف نوع دیگر رجا
نوع سوم محبت از خوف ترک گناه و نتیجه اش حفاظت از دوزخ و از رجا زیادتی عبادت
و فایده اش فایز شدن به بهشت و از محبت ترک مناجات و تسبیحات و نفی غیر و ثمره اش
رضای حق جل شانه و قایم گزیدن بر مقام توحید پس ازان حضرت خواجه به لاهور
تشریف آوردند و زیارت روضهٔ مبارک حضرت میر علی کرده ملاقات شیخ حسین زنجانی
که در آن زمان بقید حیات بودند ساختند و تا چند روز در آنجا مقیم بودند و پس ازین
عازم دهلی گشتند و در سرحد شهر رسیدند و دران ایام دهلی در تحت تصرف راجه پرتهی راج
عرف پتهورا بود در دلیل العارفین و فواید السالکین و غیره کتب این همه احوال
مفصلا و مشرحا نوشته است و مادر پتهورا در علم نجوم و سحر و جادو و غیره علامهٔ عصر بود
و خبرهای ماضی و استقبال بطور استدراج میگفت چنانچه دوازده سال قبل از آمد
خواجه از پتهورا گفته بود که شخصی چنین پیدا خواهد گردید که بسبب او در ملک و دولت تو
زوال خواهد آمد و بر کاغذی شبیه خواجه هم کشیده داده بود و پتهورا نقل آن شبیه
بناظران ملک تقسیم کرد کسی که مشابه این شبیه باشد به حضور حاضر سازند لهذا هر روز
کسیکه از ملک غیری آمد آن شبیه را بشکل او برابر کردندی در سیر العارفین و مرآة الاسرار
نگاشته است که وقتیکه خواجه رحمة الله علیه از لاهور بدهلی تشریف آوردند و در آن زمان

مردمان دهلی بدیدن مسلمانان میگریختند خواجه بمحض قوت کمالیت خود با چهل تن
پیروان کامل خویش در دهلی داخل گشتند و تا چند روز در آنجا رخت اقامت داشتند
و هر روز اذان و تکبیر به آواز بلند میگفتند روزی شخصی کاردی در بغل پوشیده با اراده
دیگر از در در آمد خواست تا اراده خود را ظاهر سازد خواجه رحمة الله علیه از کشف
باطن مکنون ضمیرش دریافته فرمودند که آنچه در دل داری بجا آر مجرد گفتن این سخن لرزه
بر تنش و کارد از دست بر زمین افتاد سر بر قدوم تقدس لزوم نهاد و توبه کرده بشرف
اسلام مشرف شد در چهارمی مجلس فواید الفواد نگاشته است که هفت صد مردمان
سوای حمید الدین دهلوی بهدایت خواجه اسلام آوردند از راویان معتبر روایت است
که روزی خواجه سمت بتخانه رفته که در آنجا هفت کس بالدار در کار خویشتن مصروف
بودند چون نظر آنها بر ایشان افتاد خدنگ عشق در جگر آنها خلید بر قدم خواجه رحمة الله
علیه افتاده ایمان آوردند و نام آن هر هفت کسان حمید الدین نهادند چنانچه ریحانی
و صوفی از آن هفت مرتاض مقدس بعد عازم اجمیر گشتند چون بقصبه سمانه رسیدند
اهل کاران تیهورا صورت حضرت را موافق شبیه یافته بکمال تواضع و تعظیم
پیش آمدند و گفتند که اگر مرضی مبارک باشد مکانی عمده و خوب برای اقامت
خالی کنانیده شود خواجه صاحب در مراقبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دیدند
فرمودند ای معین الدین بر قول و اقرار شان اعتبار منمای که دل آنها از دغا و فریب
خالی نیست پس خواجه التماس شان قبول نفرموده فرموده حضرت را صلی الله علیه وسلم
بیاران و معتقدان خود اظهار فرمودند و روانه اجمیر گشتند چون در آنجا رسیدند
خواستند زیر درختی سایه دار بنشینند پاسبانی گفت که در اینجا منشینید که این شتر خانه
سرکار است جواب دادند که بهتر ملک خدا تنگ نیست جای فقیر تنگ نیست از آنجا
با رفقای خویش آمده بر حوض اناساگر زیر درختی سایه دار قیام گزیدند و خادمان

دو گاوی ذبح کرده کباب بپختند و برای وضو بعضی بر حوض اناساگر و بعضی بر تپسیاله رفتند
دران ایام یکهزار بتخانه بر ساحل حوضهای مذکور تیار بودند و دو صد من روغن تلخ هر روز
در روشنی صرف میشد برهمنان آنجا از وضو دران آب منع کردند پس آنها با خواجه رحمة الله
علیه گله کردند و در روایتی چنین رفته است که اول ایشان بر تپسیاله رسیدند چون برهمنان
از نشستن آنجا مانع گشتند حضرت پرسیدند کجا رویم که کسی مزاحم ما نشود و جواب دادند
که بر اناساگر که در آنجا مویشیان آب مینوشند بروید در آنجا کسی مانع نخواهد شد روانه
آن سمت شدند و در آنجا رفته وضو کرده نماز گزاردند و بعد فراغ نماز خادم را فرمودند که
برو از تپسیله یک چهاگل آب بیار خادم چون چهاگل به تپسیله انداخت آب آن تپسیله بلکه
تمامی حوضها و چشمه های اجمیر و شیر زنان و جانوران شیر دار آنشهر تمام خشک گردیده
روایتست که بتخانه بود بر ساحل تال اناساگر و یک قریه برای مصارفش معین بود خواجه
نام بت آن بتخانه از برهمنان پرسیدند او شان سادی دیو بیان کردند خواجه رحمة الله علیه
فرمودند که از مدتی شما این را می پرستید گاهی بشما هم کلام شده است یا نه جاهلان جواب
دادند که این سنگ است کلام چسان کند فرمودند که اگر این صنم بحکم قادر ذو الجلال سبحانه و تعالی به
شما کلام کند شما اسلام خواهید آورد همه گفتند که آنچه حضرت بیان میفرمایند خلاف واقع است پس
ایشان بجانب آن بت اشاره فرمودند و گفتند که بحکم خدا تعالی نزد من بیا و کلام کن
همان دم او نزد خواجه حاضر شده تسلیم بجا آورد و اقرار خدا و رسول نموده مسلمان گردید
خواجه صاحب نامش سعدی نهاده ابریق مقدس باو داده برای آب آوردن فرمودند
چون او ابریق در آب افگند همان ساعت تمامی آب چه چشمه و چه چاه و چه آبگیر و شیر زنان و جانوران
اجمیر تمام تر خشک گردید هنوز نصف پر شده بود و نصف تهی ماند که سعدی باز آمد و تمام
ماجرا از اول تا آخر عرض نمود پس خادم را فرمودند که آنچه ضرورت باشد از بازار بیاور کباب
بپز و خود به نماز مصروف گشتند و برهمنان احوال خشک شدن آب و شیر زنان [illegible]

شتران و مسلمان گردیدن ساده ی ازتیهو را بیان کردند چون مادرش شنید گفت که
ای فرزند این همان کس ست که قبل ازدوازده سال با تو گفته بودم خبردار حتی المقدور
بتواضع و عجز پیش آئی و سرکشی نه نمائی تا چندے سلطنت تو قایم ماند والا وقت اخیر سلطنت
خود بدان او گفتن مادر خود بدادور از کار دانسته وزیر خود اجیپال نام را که سحر و جادو
را معدن بود اطلاع داد او گفت که اینهمه عجایب و غرایب از سحر و نظر بندیست باید که
اول خود بدولت همگی حشم و خدم عازم آنصوب شوید من هم از پس می آیم پس تیهو راو آ
آنطرف گردید و در دل خیال میکرد که چون با آن فقیر رسم بسیار رنج و ایذا دهم بمجرد این خیال
نابینا گشت آنگاه نصیحت مادرش یاد آمد و از اندیشهٔ ناصواب منفعل شده توبه کرد
و بمعذرت ها چشمش بینا گردید باز همان اراده فاسد نمود و همان پیش آمد که پیش آمده بود
باز گریان و نالان شد باز بینائی یافت همچنان هفت کرت چنین شد و چنان شد القصه
بخدمت خواجه صاحب رسید و از طرف دیگر اجیپال هم با هفت صد اژدهای آتشین دم
و یکهزار و پانصد چکر که خود بخود در هوا می آمدند و هفت صد شاگردان ساحری پیشه آمده
برخادمان ہذا الا سحر و جادو کردن آغاز نمودند و شان اینحال بخواجه رحمة الله علیه عرض داشت
کردند خواجه دایرهٔ مدور گرد رفقای خود کشیده فرمودند که شما ازین احاطه بیرون نروید
اگر مرضی خداست این همه بلاها و ضربهای خود زخمی و مضروب خواهند شد و بشما گزندے
نخواهد رسید این گفتن بود که آنهمه چکر بر لشکر اجیپال بیفتاد و از صدمهٔ آتش بسیاری از لشکریان
بمردند و بسیارے مجروح شدند الا اجیپال صحیح و سالم بود و آنهمه اژدها شاگردان او را
خوردن گرفت بعد ازین خادمانرا ارشاد شد که باران و کژدمان را در زیر زمین مدفون
کنید چنانچه از ماران شجر خیزاول و از کژدمان شجر سهرنه همانندم سرسبز و شاداب نمودار شد
حالا هم درخت مذکور در بعض جا موجود و خواص آنها اینست که اگر برگزیده مار یا کژدم
آنرا سائیده بنهند فی الحال شفا یابند مردمان بمعاینهٔ اینحالت متحیر و متعجب و از تشنگی جان بلب

بودند انگاه تیتهورا را گفتن مادرش صادق آمد آخرالامر تیتهورا او اجیپال هردو دست بسته قریب دائره مذکور رفته زمین خدمت بوسیدند و عذر تقصیر کرده عرض نمودند که از شدت تشنگی ما و تمامی شهر قریب بهلاکت رسیده ایم آنچه کرده بودیم سزایش کما ینبغی یافتیم اکنون امیدواریم که نظر کرم و عنایت بحال ما گنهگاران فرموده از سر خطاے ما در گذرند ارشاد شد که برو ابریقم بیار تا قدرے آب بدهم او رفت و هرچند خواست که بزور تمام آن ابریق را بر داشته بیارد بلکه قوت سحر و جادو هم تا مقدور بکار برد آورد الا ابریق از جا نجنبید ناچار تن بعجز در داد حضرت فرمودند که این ابریق مردان خداست اگر تو با همه خیل و حشم برداری نتوانی برداشت من بعد بمستعدی ایما فرمودند او رفت و ابریق برداشته پیش خواجه رحمة الله علیه نهاد و ایشان قدری آب ازان ابریق در اناساگر و بیناساگر ریختند که ازان آن هردو دو چشمه روان گردید و دیگر سر چشمهای و چاه که آب آنها و شیر جانوران و زنان که خشک شده بود بدستور پر از آب و شیر گشت که باعث راحت و آرام سکنه آنجا شد بعد ازین دعا فرمودند که شتران طاقت بنشستن باز آمد که استاده شده چریدن آغاز کردند چون مردمان کرامت حضرت معائنه نمودند باهم سرگوشی کردن گرفتند میگفتند ما میدانستیم که اجیپال شخص کامل ست صحیح نبود مصرعه خود غلط بود آنچه من پنداشتم و ناحق تحفه و جزئیه این امیداویم چرا که امروز خود هم ذلیل شد و ما همه را انیز نادم و منفعل ساخت اجیپال دید که خلق ما او سوی عقیدت دارند با خواجه گفت که بفرمایند در دریوزه تا کدام مقام دستگاه دارید ازین ارشاد شد که اول تو آنچه حاصل کردی پیش آر بعد ازین هرچه دیدنی خواهد بود خواهی دید انشاء الله تعالی پس اجیپال برخاست و حرم آهو سهوا فگنده و جبس دم کرده بجست و بران پوست آهو بنشست و بالای آسمان پران شد کفار را اعتقاد رفته باز آمد خواجه رحمة الله علیه از مراقبه چشم کشادند و پرسیدند اجیپال کجا رفت مردمان معروض داشتند که بر آسمان رفت پرد بعد دیرے ارشاد فرمودند که حالا چه شد التماس نمودند

که اکنون نظر نمی آید پس حضرت به پاپوش مقدس اشاره فرمودند هردو پاپوش تشریف
سوی سپهر پران شدند و بالای سر اجیپال رفته بر سرش زدن آغاز کردند و او بسبب
درد و واویلا کردن گرفت و آواز فریاد و الغیاث که از شاه اجیپال می برآمد بسمع
حاضران آنجا میرسید متعجب شدند که این چه ماجراست چون بالای چرخ نگاه کردند اجیپال
را دیدند که بر سرش پاپوش هاے افتد و او سمت زمین مایل بود چون بر زمین رسید
دویده و بر پاے عالی افتاد و آواز الامان بلند ساخت آنزمان حضرت خواجه رحمة الله علیه
به پاپوش اقدس اشاره فرمودند تا از زد و کوب باز ماند اجیپال گفت مرا کمالیکه حاصل
بود ظاهر کردم و بسزاے خود رسیدم اکنون آنچه جناب کرامت و کمال بهم رسانیده باشند
ظاهر سازند پس خواجه در مراقبه شدند و روح مبارک سمت عرش اعلی اوج گرا گردید اجیپال
چون این ماجرا دید او هم مراقبه کرد و روحش نیز پرواز کرد و تا آسمان اول رفت و زیاده
ازین طاقت پریدن در و نماند و روح مقدس آنحضرت از ان بالاتر پرواز کرد آنگاه روح
اجیپال به نهایت عجز و خوشامد پیش آمد که من طفیلے حضرت شده آمده ام اگر امروز از سیر
علوی باز مانم باز میسر شدنی نیست حضرت را بر عجز و انکسارش رحم آمد او را همراه
گرفته تا عرش اعلی رسیدند و آنجا ملائکه براے زیارت آمدند چون اجیپال این ماجرا دید
متحیر و متعجب گردید تا ایندم نیز درمیان خواجه رحمة الله علیه و اجیپال فاصله باقی بود چون
با اجیپال ملاقات شد او بر قدم افتاد و التماس نمود که بنده هم از اسرار الهی آگاه فرموده شود
و جائیکه قدم رنجه فرمایند همرکاب باشم خواجه التماس او را بشرف قبول دادند و همراه
گرفته از عرش بالاتر قریب به لامکان رسیدند و بلند آنجا وحدت متلذذ شدند آنساعت شاه
اجیپال گریان شده عرض کرد که مخدوم عالم این چه دادم ازین لذت محروم نداشته شود آنه
فرمودند که اکنون اگر ترا ازین اسرار آگاهی داده آید چه سود خواهی دید چرا که ظرف و حوصله
شما به آن حاصل نیست و حصول آن جز اقرار کلمه طیبه لا اله الا الله محمد الرسول الله

معلوم این گفتن ہمان بود اجیپال را کلمہ طیب بر زبان آوردن ہمان بود پس خواجہ رحمۃ اللہ علیہ باروح مقدس خویش روح اجیپال را گرفتہ بر عرش بردند و سیر بہشت و دوزخ و عرش و کرسے و لوح و قلم کنانیدہ بشہر اجمیر باز آمدند اجیپال کلمہ طیب گفتہ بر پاے حضرت افتاد و اسلام آورد و بسیاری از ان فرقہ بدیدن انحالت ایمان آوردند و پتھورا متحیرانہ و متعجبانہ بسوے انہمہ میدید خواجہ با او فرمودند تو ہم بشرف دین اسلام مشرف شو او سر بگردانید و برفت حضرت فرمودند اگر اسلام نمی آری بارے تو گرفتار لشکر اسلام خواہی شد و ازین انکار در جہنم ہم بیناہ نخواہی یافت و اجیپال ملتمس شد کہ عرضے دارم اگر پذیرا شود فرمودند کہ آنچہ در دل داری بر زبان آر بر آنندہ مطالب او تعالیٰ است کہ مسبب الاسباب است دست بستہ عرض نمود کہ ہمین آرزو ست کہ تا قیام قیامت زندہ مانم تا تلافی گناہانیکہ از ما سرزدہ کردہ باشم حضرت بحضرت مجیب الدعوات جل شانہ دعا فرمودند فوراً بشارت اجابت یافتند و با اجیپال فرمودند کہ تمناے تو بر آمد بعد ازین اجیپال و سعدی ہر دو با حضرت عرض نمودند کہ اندرون باید شد حضرت قبول فرمودہ بخانہ سعدی کہ نسبت دیگر خانہا عمدہ بود فروکش شدند و دران جا جماعت خانہ و عبادت خانہ و باورچی خانہ تعمیر کنانیدند و جائیکہ در آنزمانا باورچی خانہ بود اکنون روضۂ مبارک و گنبد شریف ست از حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی اوشی منقولست فرمودند کہ تا بست سال بخدمت خواجہ رحمۃ اللہ علیہ بودم الا گاہی ندیدم کسی غیر را از و نشان و روزیکہ خادم عرض نمودے کہ امروز چیزی برای خرچ خیرات موجود نیست حضرت گوشۂ مصلے بر داشتہ فرمودندی کہ بقدر کفایت خرچ امروزہ بگیر و کسے محتاج و فقیر از آستانہ فیض نشانہ محروم نرفتے و قتیکہ حاجتمندی آمدی خادم از زیر مصلی حسب ارشاد حضرت بر داشتہ با و بدادی الا از دست مبارک گاہے کسے را چیزی عنایت نفرمودند نقلست کہ مسلمانی از ملازمان راجہ پتھورا نجدمت

خواجہ بارادہ بیعت آمد حضرت ملتمس او را قبول نفرمودند او با راجہ گلہ کرد راجہ شخصے معتمد و معتقدین را بخواجہ فرستاد کہ چرا فلان را مرید نفرمودند آرشاد شد کہ بسہ وجہ اول آنکہ او عاصی و فاسق بجد یست دوم شخص غیر جنس سوم و نیز از تابعانم نہ شود سوم بر لوح محفوظ کہ لوحیست از مرواریدبسیار وسیع بو فراخ بر آسمان ہفتم کہ دران جملہ اعمال تمامی مخلوق نوشتہ است ورا اعمال نامہ این کس نگاشتہ است کہ بے ایمان و گنہگار خواہد مرد چون پتھورا شنید از آتش غضب بسوخت و گفت کہ این فقیر دعوی غیب دانی مینماید و از حکم من سر میتابد با او بگوئید کہ زود از عملداری ما بیرون شود چون حضرت برین سخن مطلع شدند فرمودند باید دید کہ اندر سہ روز من بیروم یا تو بیرون ہمدرین روز سعینہ معزالدین بادشاہ شام معہ افواج جرار حملہ نمودہ پتھورا و تابعین او را گرفتار کردہ بردو آن مسلمان ملازم پتھورا کہ نزد حضرت بارادہ بیعت آمدہ بود بخوف گرفتاری خود در آب غرق گردیدہ بجز فرمودہ حضرت پیش آمد کہ در آب غرق شدہ بمرد در ملفوظات از حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی اوشی نقلست حضرت فریدالدین گنجشکر مینویسند کہ روزے بمقام اجمیر بخدمت خواجہ رحمۃ اللہ علیہ حاضر بودم و در ان زمان پتھورا زندہ بود شخصے آمد و با حضرت عرض نمود کہ پتھورا میگوید کہ اگر این شیخ از عملداری ما برود بہتر است حضرت فرمودند کہ من او را زندہ گرفتار لشکر اسلام کردیم چنانچہ ہمچنان وقوع یافت و در طبقات ناصری و تواریخ فیروز شاہی و بہادر شاہی و اکبرنامہ و دیگر تواریخ ہند مثل تواریخ پرتھی راج وغیرہ کہ ہنوز در ہندوستان موجود و نہایت صحیح و درست احوال پرتھی راج و معزالدین بادشاہ شام چنین نوشتہ اند کہ قبل ازین با پتھورا ہفت بار جنگ گردید معزالدین ہر بار شکست فاش خوردہ و در قید ہم افتاد انابعد و ادن نقود و اشیا خلاص گردید و آن روزیکہ بزبان معجز بیان حضرت رفتہ بود کہ پتھورا را زندہ گرفتار افواج اہل اسلام نمودم ہمان شب معزالدین خوابی دید و صبح آن با امراو وزرا بیان

فرمود که امشب در واقعه دیده ام که در بهشت شخصی نورانی صورت بر تختی نشسته و
بسیاری از خادمان گردشان کمر بسته ایستاده خادمی ازان خدام دستم گرفته پیش آن
بزرگ برد او بامن ارشاد فرمود که ترا سلطنت هند عنایت کردم و براجه پتهورا از
سلطنت معزول حضار مجلس متفق اللفظ تعبیر خواب فتح هندوستان گفتند و مبارکباد دادند
سلطان بتعجیل عجیل فوج بیاراسته سمت هندوستان عازم گردید و لاهور را فتح کرد
و بر اکثر دیگر ممالک هند قابض شده و فتنه هاے برحد سند دفع ساخته نهضت فرماے
ممالک محروسه گردید بعد با فوج کثیر باز بر هندوستان آمد و سرهند بقبضهٔ خود
آورده لشکرے عظیم بر راجه پتهورا فرستاد و امیرے را قایم مقام خود سپه سالار
کرده نهضت فرماے ولایت گردید و چون لشکر او براجمیر رسید راجه با او مقابل شد
و تا مدتی آتش جنگ و جدال مشتعل بود و فریقین در جنگ برابر بودند چون بادشاه این خبر
شنید فی الحال یک لک و بست هزار سوار زره پوش آزموده کار روانه وار برسید
بعد سعی کمال و جهد بلیغ اجمیر فتح گردید و اول بادشاه اهل اسلام که بر تخت هندوستان
نشست همین بود و هر که دهلی را دار السلطنت هند گردانید همین و بعد ازین هم هر که
بر تخت نشستے بی حکم خواجه نه نشستے و در روایتی دیگر چنین است که معز الدین عرف شهاب الدین
غوری بحکم خواجه سمت دهلی معه افواج روان شد و شهر نکه در راه افتاد فتح نمود و قتیکه
بمقام تهانیسر رسید یک لک و بست هزار سوار همراه داشت در انجا قیام کرده
سامان جنگ مهیا ساخت چون این خبر پتهورا اصغا نمود بوجه فتح پیشین که بطور
مختصر در بیان پرتهی راج خواهد آمد و شمهٔ پیشتر ازین هم نوشته شد فوج بادشاهی را
در نی نگر و باوجودیکه بسیار امیران جرار و سپه سالاران آزموده کار به پتهورا در جنگ
راجه جی چند که رانیش را از بردستی آورده بود مقتول گشتند و از چند روز مایل عیش
و عشرت شده بود بنا بر این طاقت برداشت مشقت و تکلیف نداشت القصه

لشکر بسیار از قلع تاراگڈه روانه تهانیسر گردید و در آنجا بعد مقابلهٔ عظیم در سن
پنج صد و هشتاد و هشت هجری بادشاه فتح یاب و راجه زنده گرفتار گردید راجه با
بادشاه گفت که من ترا هفت بار از قید رها کردم تو مرا یکبار خلاص کن و آنچه معین
کنی همیشه ادا خواهم نمود بادشاه جواب داد که آنچه گفتی راست است الا تو از آداب
سلطنت آگاه نیستی اعنی عدو را گرفتار کردن و باز گذاشتن شرط سلطنت نبود و
تو که مرا رها نید کردی دلیل بر عدم وقوف داب سلطنت است پس رها کردن دور از
مرتبه حزم و احتیاط و آئین حکمرانی و جهانداریست بر تخت نشست و در هند باجرای
دین محمدی پرداخت و منکر را بیدریغ ته تیغ ساخت بعد ازین بسیار تحف و هدایا همراه
گرفته بخدمت خواجه حاضر شد و احوال خواب عرض کرد حضرت تبسم فرموده ارشاد
کردند که ظلم و فجور مکن و نصیحت دین و آئین فرمودند و خطابش سلطان معزالدین
بمقطع تاراگڈه فرمودند بادشاه معزالدین و قطب الدین ایبک را بر قلعه کهرام
مقرر کرده خود سمت بنارس و قنوج رفته بر راجه جی چند و دیگر راجها فتح حاصل کرد
و طرف دیگر قطب الدین ایبک میرٹهه و دیگر سرحدهای هند فتح کرد درین بابین خبر
فوت غیاث الدین محمد والی هرات که برادر حقیقی سلطان معزالدین بود رسید
فوراً سلطان ممدوح عاجلانه روانه هرات شد و آن ملک را بر امیران منقسم فرمود
بر خوارزم حمله نمود الا فتح میسر نشد بعد ازان روانه روم گردید لیکن چون در آنجا
خبر بغاوت گروهی از قوم کهکرانی شنید فوراً از آنجا بهندوستان آمده تمامی آن
قوم را بجدال و قتال مخذول و منهزم ساخت آنگاه روانه غزنین شد و تا چهارده
سال حکمرانی بهندوستان کرد و بنفسه نگهبید تا سی و سه سال بادشاهی هندوستان
کرد و از غزنین یکهزار و پنج صد من گوهر که هر یک از ان قیمتی بها و لبس و پوشاکهای
گوناگون و بسیار اسباب بدست آورد و قطب الدین ایبک روبروی سلطان

معزالدین

معز الدین بر تخت نشست اگرچہ از غلامان ترکی سلطان موصوف بود و باوجودیکہ
در ظاہر اصالت کلی نداشت الا بسبب حسن اخلاق و اوصاف حمیدہ ممتاز گردید
و انگشت خنصر او شکستہ بود لہذا او را ایک شل میگویند و ہمرکاب بادشاہ ممدوح
بہندوستان آمدہ بود و بسیارے کارہاے عظیم و نمایان از و بظہور آمدہ و در فتح
دہلی میر بود و ملک ہندرا تا سرحد چین فتح ساخت در ہمان سن بتاریخ ۱۸ ماہ ذیقعد
روز سہ شنبہ بر تخت لاہور نشست و بعد ازین بغزنی رفتہ بانعام امرای آنجا بیشمار
زر صرف کرد و در سخاوت و شجاعت عدیلش نبود و در کتب شتہدی نوشتہ اند و
سادات نسبت شان آلبیت میرسد اگرچہ بظاہر دنیادار اند لیکن بباطن از جملہ تعلقات
دور اند و بسبب اتباع ست و بنظر انقیا و اولو الامر تابع و محکوم سلطان معز الدین
شدہ بہندوستان آمد و بعد فتح ہند قطب الدین ایبک را بدہلی معین کرد و سید حسین
را مع عم زادہ شان براے استقامت آنجا فرمودہ جازم غزنی گشت بعد چندے
قطب الدین سید وجیہ الدین و سید حسین صاحب را بحکومت تارا گڈہ و اجمیر
روانہ نمود چون این ہر دو صاحبان باجمیر رسیدند با حضرت خواجہ ملاقات کردند و
جملہ فوائد علوم دین و رشد باطن سید صاحب از خواجہ رحمۃ اللہ علیہ حاصل نمودند و
در کتاب سید العارفین ہم ہمچنین نوشتہ ہست و از کرامات حضرت خواجہ کفار آنجا
تر د حضرت طرح آمد و رفت انداختند الا بسبب استغراق کمال و ریاضت جنس و غیر جنس
نبود و بر کسے تعدی براي قبول کردن دین اسلام نفرمودند چرا کہ خداے جل و علا
فرمودہ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ یعنی عزت میدہم ہر کہ را میخواہم و ذلیل میکنم او را
کہ میخواہم اثر جذبہ باطنی انیقدر بود کہ ہر کہ دیدے اگرچہ بعید سخت دل و متعصب بودے
خود بخود تلقین دین اسلام خواستے آنزمان او را انجو بی تمام از آئین دین اسلام مطلع
و آگاہ کردندے و با ہمہ کس بتواضع و اخلاق پیش آمدندی بنابرین چہ از اہل ہنود

وچہ از اہل اسلام برغبت تمام بآن برگزیدۂ انام رجوع آوردندے وتا حال در
ہر ہفتہ برائے زیارت مزار مبارک میروند خصوصاً در ایام عرس ہنود واہل اسلام
بمنت ونذر وغیرہ حاضر میسازند وتحف وفتوح ہر کہ از اولاد حضرت سجادہ نشین
میباشد باو میدہند وچند مرید حضرت کہ از خدمت بابرکت جدا گشتند انتظام ولایت
ہندوستان مفوض شان گردید شہرے یا قصبہ یا قریہ کہ در آنجا کسیکہ باین سلسلہ تعلق
دارد نیست واو خالی از کرامتے نباشد وحضرت مولانا مسعود غازی وحضرت
بدیع الدین شاہ مدار در وقائع حضرت نوشتہ اند کہ در ہر زمانہ شخصے از سلسلہ حضرت
سجادہ نشین میشود واو بر تمام ہندوستان سوائے حد عربستان متصرف میباشد و
روح پر فتوح خواجہ امداد ش میفرماید نقل در کتاب سیر العارفین نوشتہ است کہ کفار
اجمیر با سید حسین مشہدی عداوت قلبی داشتند چون حال ارتحال قطب الدین ایبک
و بر تخت نشستن شمس الدین التمش غلام قطب الدین مرحوم رسید کفار را موقع
غنیمت بدست آمد وقت شب اسپہا بر دیوار قلعہ از نردبان رفتہ درون قلعہ در آمدند
واتفاقاً آنشب سید صاحب ہمانجا جلوہ فرما بودند وتمام فوج برائے تحصیل زر در پرگنات
رفتہ بود چون سید صاحب زین واقعہ وقوف یافتند با ہمراہیانیکہ موجود بودند بمقابل
نشستند بالآخر خلعۂ شہادت یافتند وقتیکہ خبر این واقعہ بسمع اقدس خواجہ رسید فی الحال
در آنجا تشریف بردہ تجہیز وتکفین شہدا فرمودند وملحدان قبل از تشریف آوری خواجہ
بگریختند وبر مزار سید صاحب گل وریاحین انداختند چنانچہ ہنوز ہم این رسم جاری است
کہ بروز عرس سہرۂ گل بر تربت سید صاحب می نہند وبتاریخ ہیژدہم ماہ رجب المرجب
سید صاحب شربت شہادت نوش فرمودند ودر آنجا مزار شہیدان بیشمار است وہر کہ
برای زیارت مزار خواجہ مے آید برائے زیارت تربت میران صاحب ہم میرود واکبر
بادشاہ در آنجا روضۂ عالیشان تعمیر کنانید کہ نہ صد ہفتاد وہشت ۹۷۸ تاریخ اختتام او است

احوال ملحقات یعنی احوال راجگانی کہ قبل از سلطنت اہل اسلام در اجمیر حکمران بودند

بعد راجہ آج کہ اجمیر آباد کردۂ اوست عملداری اہل چوہان گردید و از اولادِ شان راجہ
انک بود و او قصبۂ سنامبھر آباد کرد و در عملداری او کان نمک پیدا شد و در خاندانش
تا ہشت پشت حکومت ماند و بعد او راجہ امر سنگہ بر تخت نشست و من بعد در سمبت ۹۲۲
بکرماجیت فرزندش بلدیو سنگہ راجہ گردید و حوض پنسیل بنیاد کردۂ اوست این راجہ بدرجۂ
نہایت ظالم بود چنانچہ بارے بقصبۂ پشکر در سمبت ۹۳۴ - رفت و در آنجا زنے مسمّٰی
گورجا پرستش بتے مینمود او حسین و جمیل بود بغور دیدنش راجہ برو فریفتہ گردید و بشب
بخانہ اش رفت و تعدی با او روئے خود را سیاہ کرد او بد دعا داد کہ بعد ہفت روز
ترا مارے خواہد گزید و تو دیو مردم خوار خواہی شد بعد ازان باجمیر باز آمد روز دیگر
از کردۂ خود ترسان و لرزان نزد آن زن رفت و گفت اگرچہ از من گناہی عظیم صادر گشت
الا معذرت آمدہ ام عفوی تقصیر میخواہم او جواب داد کہ تیر دعایم ہماندم بر نشانۂ اجابت
رسیدہ تیر رفتہ کی باز می آید اما طفلیکہ از نطفۂ من و تو بوجود خواہد آمد بدعای تو خواہد گردید
الغرض بروز معہود او را مار گزید و او فوت شد چون لاشش را سوختن خواستند
شعلۂ از جثۂ او بر آمد و خبیثے ازان پیدا گشت و ہماندم دو چہار کس را بشکم فرو برد
و ہر روز مردم خواری آغاز کرد چنانکہ آن قصبہ تباہ و ویران گردید و آن دیو بکوہ میر
سیماند و بہ ڈھونڈا دیو مشہور بود و گورجا از روز بدیو گاون آمدہ مقیم شد و بعد
دو ماہ از آمدنش طفلے ازو پیدا شد کہ نامش انا نہادند و وقتیکہ بسن دوازدہ سال
رسید آن خبیث را از آنجا رانندہ ترکہ اش بقبضۂ خود آورد چون ماہ اسوج آمد انا دید کہ
تمام ہندوان بر نام بزرگواران خود فقیران و گدایان را خورانی میدادند از مادر
خود پرسید کہ نام پدرم چیست تا کہ من ہم بنام پدر خود گدایان را خورانی دہم اگرچہ
مادرش از آگاہ کردن او پہلوتہی ساخت الا بسبب بسیار اصرار انا مجبور شد حال [illegible]

بیان کرد و مکان خبیث را نشان داد انا بمجرد شنیدن روانه سمت مکان او گردید
چون ڈھونڈا این را دید گفت چرا از زندگی بیزاری و از حیات به تنگ آمدی انا گفت
من فرزند سلدیو از شکم گورجا نانام دارم آن خبیث دانست که این فرزند منست
و وعده که در باب هدایت نجات او ما در انا کرده بود بیان کرد و گفت مرا تدبیرے
برائے نجاتم بیاموز جواب داد که به کاشی رفته در آنجا و کروت گیا مقیم شو بمجرد استماع
این سخن روانه کاشی گردید و انا اجمیر را آباد نمود و بعد ازان پسرش بر تخت نشست
و پس از رونش فرزند او که مسمی به انندی بود برکه پشکر تعمیر کرد و بعد او راجه سومیر
گردید و فرزندش پرتھیراج عرف پتھورا در سمبت ۱۱۱۵ بکرم متولد شد چون بحد
بلوغ رسید ولیعهد گردید و خواست که قلعه بر قله کوه ناگھوار بنا کند و عمارت آغاز نمود
اما انچه در تمام روز تیار شدے بشب بیفتادے مدتی همین ماجرا ماند آخر الامر پرتھیراج
بخواب دید که شخصے میگوید که برین کوه قلعه تیار مکن بلکه بر بنیسل تیار کن لهذا بجائے
مذکور قلعه تعمیر شد بعد او اننگ پال قوم راجپوت راجه دهلی گردید و در سمبت ۱۲۰۰
بکرم پتھورا سمت بدری ناتھ رفت و از آنجا والد خود یعنے راجه سومیر را همراه خود آورد
و تخت دهلی باو سپرده بسوے پشاور برائے جنگ با قوم روهیله برفت و انجانب
بھولا بھیم والی گجرات قوم سولنکی بر دهلی از پشاور بر دهلی با افواج حمله نموده بعد جنگ
عظیم سومیر را بکشت و روانه گجرات گردید چون پتھورا آمد بر تخت نشست وقتے
میر حسن برادر شهاب الدین باغی شده بملک پرتھیراج آمد شهاب الدین به پتھورا
نوشت که اگر برادرم را از ملک خود برانی مرجع تفضل بیکران و تفقد بی پایان
شدی و الا مرا به سلطنت خود رسیده بدان راجه جواب داد که هر که به پناه خود آید بآن
او تن در ندادن و از پیش براندن شعار راجگان ذوی الاقتدار نیست و چون
ارادهٔ خود با ما ن اینطرف مے نگارند چه مجال شماست که در سرحد ما گامی بزنید اگر

طائرے ہم قصد اینجانب نماید پرش بسوزد از خوف سخن آسمان و زمین لرزانست
بادشاہ ازین جواب ہیبت ناک در جوش آمدہ حملہ آور گردید در سمبت ۱۲۳۰
بکرم از فوج بادشاہ و راجہ بقصبہ بکانیر کہ از ناگور بفاصلہ سی میل ست جنگ
و جدال واقع شد آخر الامر بادشاہ مقید گردید بعد پنجروز فوجے ہمراہ ساختہ بادشاہ
را بغزنین فرستاد و بار دیگر در سمبت ۱۲۳۱ بکرم در مقام پانی پت از بادشاہ
و راجہ پتھیراج نوبت محاربہ رسید و آنجا ہم بادشاہ پابزنجیر شد و بعد سی و پنج روز
بادشاہ ہشت ہزار راہوار بطور جریمہ دادہ رہائی یافت بار دیگر بمقام بکانیر
اتفاق محاربہ افتاد و باز لشکر سلطانی ہزیمت یافت و بادشاہ دستگیر گردید باز
بعد دادن ہا نقد و مرکب مطلق العنان گشت قصہ کوتاہ ہمچنین تا ہفت بار بادشاہ
بقید در آمد و بار ہفتمین تا شش ماہ مقید بود بار ہشتم بادشاہ فتحیاب شد و پتھورا
زندہ گرفتار و سلطان راجہ را کور کناند چندر رائے بادفروش کہ مقرب پتھیراج
بود چون خبر این واقعہ شنید نزدیک بادشاہ آمد و مبارکباد فتح دادہ از ہر و سخنہا
راندہ گفت کہ راجہ در تیراندازی کمالی دارد کہ بر نشانہ بی شست از پس پردہ تیر
و تیر خطا نمی کند بادشاہ ازین سخن متعجب شدہ نیزہ قلم بدو داد و گفت کہ تیر زن چون
مکرر گفت راجہ بادشاہ را نشانہ کرد و چنان زد کہ خدنگ در حلق بادشاہ خلید و او
جان بحق سپرد و سن بعد راجہ ہم و چندر رائی خود را خود کشتند تا اینجا احوال راجگان اجمیر بود
نقل قطب الدین بختیار اوشی در کتاب دلیل العارفین نگاشتہ اند کہ مدتی بخدمت
خواجہ بودم مگر حضرت گاہی بر کسے اعتراض نفرمودند روزی طرفی گذر شد و شیخ
علی مرید حضرت ہم رکاب بودند کہ شخصے دامن شیخ بگرفت و گفت کہ آنچہ از من وام
گرفتہ مرا بدہ بملاحظہ این کشاکشی حضرت فرمودند برائے چندی مہلت دہ او این
وام تو ادا خواہد کرد الا او از قبول این معنی سر باز زد ہر چند بلطف و آشتی

او یک ہم نے شنید حضرت خواجہ بر و مبارک از دوش اقدس بر زمین افگندند و فرمودند
کہ ہر قدر زر کہ دید این کس باقیست از زیر بر دیگر چون او زیر بر دوست انداخت
خواست کہ از حق زیادہ بگیرد و دستش ہیچو ہیزم خشک گردید فریاد و دعا آغاز کرد
و گفت کہ دام را اسعاف نمودم از خطایم درگذر کردہ آید حضرت دعا فرمودند دستش
بحالت اصلی گرائید فی الحال بر قدم افتاد و داخل سلسلۂ خدام عالی گشت و در ہمان
کتاب نوشتہ ہست کہ روزے نزدیک خواجہ رحمۃ اللہ علیہ شخصے آمد و گفت کہ از مدتے
مشتاق خدمت بابرکت بودم الحمد للہ والمنت کہ امروز از شرف قدمبوس والا مشرف
شدم و تکرار این میکرد و خواجہ سوے او ملاحظہ نمودہ تبسم میفرمودند بعد لحظہ ارشاد
شد کہ آنچہ در دل داری بعمل آر و وعدہ وفا کن چون آنکس این کلام گوش کرد لرزہ
بر جسمش افتاد و امان طلبیدہ عرض کرد کہ حضرت بر تمام ماجرا واقف اند من مخفی
بیقصور م و من بعد کارد از بر خود بر آوردہ پیش حضرت بیفگند فرمودند افشای راز
کسے مکن کہ این شیوہ بہتر نیست آنکس گریان شدہ بر قدم افتاد و گفت کہ از من
گناہ عظیم صادر شد بجزاے آن سزاوارم کہ قتل نمودہ شوم فرمودند کہ این طریقہ
ما نیست ہر کہ بما بدی نماید در عوض آن با او نیکوی کنیم این فرمودند و از قدوم فیض لزوم
سرش را برداشتند و در حق او دعاے نیک فرمودند و او خدمت حضرت اختیار نمود
چنانچہ از برکت خدمت چہل و پنج حج بیت اللہ و زیارت روضۂ نبی صلی اللہ علیہ وسلم
او را حاصل گشت و ہمانجا در قرب و جوار دفن گردید و در ہمان کتاب نوشتہ ہست کہ
کافری کہ چہرۂ مبارک بدیدی مسلمان گردیدے الحمد للہ علی ذلک و حضرت فرید الدین
گنجشکر از خواجہ قطب الدین بختیار اوشی روایت میکنند کہ خواجہ در باب اہل سلوک
فرمودہ اند کہ بلاے دوست از رضاے دوست بداند و فرمودند کہ بلای دوست
رحمت اوست بنا بر این روزیکہ دوست نزول بلا بر من نمیفرماید میدانم کہ از رحمت

عظیم محروم ماندم روزے بخدمت پیر دستگیر حاضر بودم شیخ برہان الدین رنجیدہ خاطر
وبصورت غمگین آمدند حضرت خواجہ عثمان ہارونی رضی اللہ عنہ فرمودند کہ ملول چرا ایستید
گفتند کہ ہمسایہ ام دیوار خود را چنان بلند کردہ کہ بیرونی ما از ان میگیرد حضرت فرمودند
کہ چون او بر دیوار بیرود بزمین نخے افتد وگردنش نخے شکند بعد این شیخ برہان الدین
عازم مکان خود گشتند وہنوز در راہ بودند خبر رسید کہ ہمسایہ از دیوار افتاد وگردنش
شکست باز خواجہ ارشاد فرمودند کہ روزے من ومولانا حیدر الدین وقاضی
حمید الدین ناگوری وچند اشخاص دیگر بحضور حضرت پیر ومرشد حاضر بودیم فرمودند
کہ انسانرا باید چون بمجلسے برود جائیکہ جا یابد ہمانجا بنشیند وتلاش جای بلند نکند چنانچہ
روزے حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم معہ چند از اصحاب رضی اللہ عنہم نشستہ بودند
دربین اثناسہ کس برای قدمبوسی حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمدند شخصے در وسط مجلس جا
یافت ونشست ودیگر در پس ہمہ کسان وآن سوم جائے بلند نیافت باز رفت
حضرت جبرئیل علیہ السلام بخدمت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدند وگفتند کہ
او تعالی جل شانہ فرمودہ است کہ آنکہ بسبب حجاب بصف آخر نشستہ از وما حیا آمد
گناہانش بخشیدم فردائے قیامت او را رسوا نخواہم کرد واو کہ واپس رفت گویا از
رحمت ما مایوس گردید وہر سال چون حاجیان از کعبہ شریف آمدندی گفتندے کہ
حضرت خواجہ عثمان ہارونی را رضی اللہ عنہ بطواف خانہ کعبہ دیدہ ایم وظاہر او رینجا
در تخلیہ نشستندے این ہم بپایہ تحقیق رسیدہ کہ ہر شب حضرت بزیارت خانہ کعبہ
تشریف بردندی وقبل از نماز فجر باز آمدندے آنحضرت پیر دستگیر خواجہ عثمان ہارونی
رضی اللہ عنہ نقل بینمایند کہ حضرت خواجہ یوسف چشتی چنان کند ذہن بودند کہ قرآن مجید
حفظ نمیگردید روزے در عالم رویا پیر خود را دیدند کہ سیفرمایند کہ چرا رنجیدہ ہستی گفتند
کہ کلام اللہ حفظ نمیشود ارشاد شدہ ہر روز صد بار سورۂ اخلاص خواندہ باش وقتیکہ

از خواب بیدار گشتند بر تلقین پیر خود عمل کردند در اندک مدت قوت حافظہ چنان
ترقی کرد کہ بزودی ہر چہ تمامتر کلام اللہ شریف حفظ گردید و بقوت حافظہ ہر روز پنج
ختم کردند روزے پرسیدم کہ قرآن مقدس را در لشکر و سفر دریا و جاے خوف
با خود داشتن درست ہست یا نی فرمودند در ابتدای اسلام کلام خدا را ہمراہ
نمیداشتند کہ شاید بدست کفار نیفتد و از وقتیکہ اسلام ترقی یافت ہمراہ میدارند
و در فضیلت قرآن شریف فرمودند کہ پس از وفات سلطان محمود غزنوی کسے او را
بخواب دید و پرسید کہ او تعالی با تو چہ ساخت جواب داد کہ شبی در ایام سلطنت در
خوابگاہ من کلام اللہ نہادہ بود چون بخفتن رفتم خیال کردم کہ در اینجا قرآن شریف
داشتہ ہست چسان خسپم یا کلام مجید را در مکان دیگر بفرستم اینہم دور از ادب دانستہ
خود در خانہ دیگر رفتہ بخفتیم حق سبحانہ و تعالی جل شانہ بسبب تعظیم کلام مقدس گناہانم
بہ بخشید حضرت خواجہ عثمان ہارونی میفرمودند ہر کہ تلاوت قرآن مجید مے نماید و بران
اعتقاد میدارد چشمانش بدام روشن خواہند بود و عیبی یا نقصانی بدیدہ او راہ
نخواہد یافت بزرگے قرآن شریف بر مسندی پیش خود نہادہ نشستہ بود شخصیکہ چشمش
درد میکرد آمد و گفت کہ در چشم من آزار ہست ہر چند علاج کردم مفید نگردید حالا
بخدمت حضرت حاضر شدہ ام خدا را دعا فرمائید او شان رو بقبلہ نشستہ بودند
بعد دعا کلام اللہ پیش چشمش در آوردند فوراً آزار دیدہ او رفع گردید و فرمودند کہ
در جامع الحکایات نوشتہ دیدم کہ شخصے روزگار خود را در فسق و فجور بسر بردہ بود چون
بمرد کسی او را بخواب دید کہ بحکم او تعالی در بہشت میرود سببش استفسار کرد جواب
داد اگرچہ در تمام عمر خویش کارے نیکو نکردم مگر عادتی داشتم کہ تعظیم کلام مجید بسیار
مینمودم ہر کجا میدیدم بتکریم می استادم و بر سرے نہادم و کسیکہ علما را بسبب
محبت حق مے بیند او تعالی بشکل او فرشتہ پیدا مینماید کہ تا قیامت در تسبیح و تہلیل

مشغول خواہد بود و بروز بعث و نشر از قادر مطلق بشفاعت تمام گناہ او را عفو
خواہد کنانید و ہر کہ باعلماء الٰہی و بندہ را دوستی میدارد ثواب عبادت ہزار سالہ و مقام علیین
بیابد در فتاوی ظہیری از حضرت رسول مقبول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم روایت است
کہ ہر کہ بنظر ارادت و اعتقاد بسوی علما بیند یا تا ہفت روز بصحبت شان ماند باری تعالیٰ
تمام عصیان او را معاف نمودہ ثواب عبادت ہفت ہزار سالہ در نامہ اعمالش مندرج
میکند باز فرمودند کہ شخصے از علما نفرت میداشت و چون عالمی را میدید رو بگردانید
چون بمرور پیش بقبلہ کردند الاسمت دیگر گردید ہر چند کہ فکر ساختند مفید نشد حیران
ماندند بالآخر ہاتف آواز داد کہ چرا شما محنت بیفائدہ میکنید این شخص قدر علما و مشائخ
نمیکرد و از او شان کراہت و نفرت میداشت و ہر کہ از آنہا نفرت میدارد آنرا از
ہر طرف میگردانیم و روز قیامت آنرا بصورتے دیگر خواہم برداشت و در دوزخ خواہم انداخت
و باید کہ جانب کعبہ بنظر ارادت نگاہ کند کہ یکبار اگر باعتقاد طرف کعبہ بنگرد ثواب عبادت
ہزار سالہ و ہزار حج در نامہ اعمالش مندرج میشود و ہزار حوران در بہشت برای او
معین میسازند و جانب چہرۂ پیر خود نگریستن ہم ثواب عظیم است در معرفت المرید حضرت
خواجہ عثمان ہارونی رضی اللہ عنہ ارقام فرمودہ اند کہ ہر کہ یک روز ہم بادب و عقیدت
خدمت پیر کند در بہشت خدائے جلشانہ ہزار خانہ بخشد و در ہر خانہ صد حور خواہند بود
در روز قیامت بغیر حساب در جنت خواہد رفت و ثواب عبادت ہزار سال خواہد یافت
و مرید را لازم است کہ سخن پیر را بگوش جان بشنود خصوصاً در باب روزہ و نماز و غیرہ
و تا تواند ہمیشہ بخدمت پیر حاضر باشد و اگر پیوستہ نتواند گاہ گاہی قدمبوس شود چنانچہ
زاہدی بود بسیار متقی و پرہیزگار کہ شبی کہ تروش رفتی گفتی کہ خدای مقدس در قرآن مجید
فرمودہ کہ من انسان را برائے طاعت آفریدہ ام نہ برای آرام و راحت پس باید
کہ کارے دیگر نہ کنیم چون جان بحق سپرد شخصے او را بخواب دید استفسار کرد کہ چہ پیش آمد

آمد جواب داد کہ باری تعالی احصیا غم بخشید بچہ عمل گفت کہ بسبب خدمت پیر خود
سن بعد خواجہ عثمان ہارونی رضی اللہ عنہ بچشم پر آب فرمودند کہ روز قیامت تمام مشائخ
واولیا بگلیم و دلق پوشیدہ خواہند برخاست و دلق از یک یک جواہر ریز خواہد بود چون
از حساب فارغ خواہند گشت و مشرف بشرف بخشش ارحم الراحمین آنہم مریدان
واولاد و والدین خود را ہمراہی خویشتن از پل صراط کہ راہ ہزار ہا سال است
بیکدم گذرانیدہ در بہشت خواہند رسانید این کلام تا اینجا رسیدہ بود کہ شیخ
شہاب الدین چشتی و شیخ محمد اصفہانی و چند دیگر درویش تشریف آوردند حضرت
خواجہ فرمودن آغاز نمودند کہ ہیچ شے در دنیا نیست کہ در و قدرت قادر مطلق
نمایان نبود و بارے حضرت رسول مقبول علیہ الصلوٰۃ والسلام ارادہ ملاقات
اصحاب کہف کہ مرا و از اولیا امت پیغمبر زمان گذشتہ است فرمودند و بجناب
کبریای الٰہی عرض کردند حکم شد کہ ملاقات شما باین فریق اینجا نخواہد شد مگر آنکہ گذرد
و باز رجعت شود و در دین شما آوردہ شوند حضرت فرمودند پروردگارا از کرم و عنایت
تو امید دارم تا بایشان ملاقات کنم ارشاد شد کہ ہر اصحاب مبارک یک یک
گوشہ گلیمے گرفتہ بہوا بسپارند بس ہمچنان بعمل آمد و ہوا اصحاب را بسر غار رسانید
ایشان سلام علیکم گفتند اصحاب کہف جواب سلام دادند من بعد صحابی رضی اللہ
عنہم ذکر بلت سراپا کیت آنحضرت صلعم نمودند اصحاب کہف دین احمدی را اقبال
و رسالت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و وحدانیت حق تعالی اجل جلالہ ایمانرا
اقرار و عذر تشریف آوردن اصحاب با جمال ساختند بعد این کلام خواجہ فرمودند
کہ ہیچ از قدرتش بیرون نیست و انسانرا باید کہ از حکم او تعالی منحرف نباشد
بلند گریان شدہ فرمودند کہ روزے بخدمت حضرت خواجہ عثمان ہارونی رضی اللہ عنہ
حاضر بودم و چند درویش دیگر ہم بجا نشستہ بودند شخصے ضعیف آمد و سلام کرد

حضرت بسے تعظیم او کرده برابر خود جا دادند و او بنشست حضرت استفسار حالش
کردند گفت که از قریب شش یا پنج سال پسرم گم شده و هنوز خبرش نیافتم و در جدائیش
باینحالت رسیدم و از همه تدابیر عاجز شده بخدمت عالی حاضر گشتم تا جناب والا برای
وصال با فرزندم دعا فرمایند حضرت چون این سخن گوش فرمودند تا دیر غور و تامل
فرموده با حضار مجلس ارشاد کردند که شما دعا کنید تا پسرش دستیاب شود حسب الایما
همه دست بدعا شدند هنوز دعا ختم نگردیده بود که کار آن مرد ضعیف بانجام رسید
یعنی حضرت ازو فرمودند که برخانهٔ خود رفته با پسر خود ملاقی شو او رخصت گردید
و در راه مژده آمد پسر خود شنید و چون برمکان رسید بصارتش که همچو حضرت
یعقوب علیه السلام از کار باز مانده بود از وصال یوسف گم گشته اش روشنائی
یافت و فی الحال با پسر خود بخدمت حضرت خواجه عثمان هارونی رضی الله عنه حاضر
گشت حضرت از آن طفل پرسیدند که کجا بودی گفت که در فلان دریا بقید دیوان
افتاده بودم امروز بزرگے همشکل حضرت در آنجا رفتند و بدست خاص زنجیر ها
کشاده مرا بچشم بند کردن و بر پاے خود پاے نهادن را فرمودند چون چشم کشادم
خود را بساحل دریا یافتم آن مرد تا اینجا گفته بود که حضرت خواجه عثمان هارونی
انگشت بر لب نهادند او خاموش شده بر قدم اعلی افتاد خواجه باز فرمودند که
از ایشان قدرت حق پوشیده نیست و از روایت کعب در بیان تولد حضرت
رسول مقبول الصلوة والسلام منقولست که خداتعالی فرشته نهایت جمیل
و حسین جائیل نام آفریده که دوام کلمهٔ لا اله الا الله محمد الرسول الله را ورد زبان
میدارد و او را دو دست یکی جانب مشرق و دیگر سمت مغرب و شب و روز
در اختیار اوست چون روشنی میکند روز میشود و چون تاریکی میکند شب و اگر
یکے میکشاید یکی مے ماند شدن دیگر محال بود و لوحی پیش او نهاده و از روشنائی

سفید برو چیزے رقم شدہ چون آن او و ۔ وی افزاید شب می کاہد و چون کم میساز د شب
می افزاید بنابرایں روز شب پیوستہ کم و زیادہ میباشد بعد ازین خواجہ آبدیدہ شدہ
فرمودند کہ این چنین حالات را بجز خدا دوست کسے نمیدانند و ہمچنین فرشتہ ایست
او و دوست دارد یکے بر زمین و دیگر بر آسمان در قبضہ اول آبست و در اختیار
ثانی ہوا از زمین ہر دو اگر کدامی از اعتدال زیادہ شود تمام عالم یا بلغزد یا غرق گردد
و کوہ قاف نزد رب المعبود بزرگ ترین کوہہاست و جملہ اشیای دنیا و سے بر و
موجود ہست و در قرآن مجید خبر ش دادہ شد بر و فرشتہ قوقائیل نامست تسبیحش
کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ محمد الرسول اللہ ہست و قتیکہ رحیم حقیقے آرام و آسایش رعایا
نے نخواہد قوقائیل را برای کشادن دست سیفرماید و اگر آن قہار را عتاب بد نظر
پیدا شد بہ بند کردن دست ارشاد میکند آندم تمام دریا و چشمہا خشک میشوند و آب
بسیار کم در دنیا میماند گویا دستہا یش نیستند بلکہ رگہای زمین اند کہ چون دستہا
را می کشاید رگہاے زمین کشادہ میشوند و چون بند میکند بند مے گردند

ذکر بعض کلمات فرمودۂ حضرت پیر و مرشد خواجہ از کتاب اخبار الاخیار و مونس الارواح

دل عشاق آتش ہست انچہ درو افتد سوزد و آتشی از و تیز تر نیست و حالش مانند
انہار و جوہا ست کہ تا در دریائی نمے آمیزند نالہ مینمایند ہمچنان دل عشاق است
کہ تا باصل خود واصل نمیشود آہ و فریاد میسازند و پس از وصل آواز سے ہم
بر نمے آید و درین دنیا دوست خدا چنان مستغرق دریاے وحدت میباشند
کہ اگر لحظہ ہم از یاد حق غافل شوند ہماندم فنا گردند و دوست آنرا میگویند کہ با وصاف
سہ گانہ موصوف باشد کہ در وایں سہ اوصاف باشند اول سخاوت مثل دریا دوم
مہر ہمچو مہر سوم تواضع مانند زمین و صحبت نیک بہتر ست از کار نیک و صحبت بد بدتر

ازکار بد توبہ مرید آنزمان مستحکم خواہد بود کتا بسی و دو سال گناہے بر نامۂ اعمال
او ثبت نباشد و فرمودند کہ مرشدم ارشاد نمودہ اند کہ انسان مستحق فقر شود
اگر علاقہ بدنیا ندارد و کمال مرتبۂ عارف آندم ست کہ از عرش تا تحت الثری در میان
دو انگشتہاے خویش معائنہ کند و ای طالبان از گناہ و عصیان شمارا آنقدر
ایذا نخواہد رسید چندانکہ از خوار و بیمقدار داشتن برادر مومنین و مسلمین و علامت
معرفت حق نفور از خلائق و سلوک دایمی و خاموشی لازمی و ورع فافرقہ ایست
کہ در میان اوشان و حق جل جلالہ پردہ نمی ماند و چہار چیز گوہر نفس ست اول
درویشی کہ مثل توانگریست ثانی گرسنگی کہ چون آسودگیست ثالث غم و الم کہ مانند
خوریست رابع اگر کسے با او بدی نماید در عوض او نیکی کند شعر بدی را بدی
سہل باشد جزا ؛ اگر مردی احسن الی من اسا ؛ و وقتیکہ طالب بودم طواف کعبہ
مینمودم اکنون کہ واصل بحق شدم کعبہ طواف من نماید و باید کہ از نا جنس و بدکردار
و خلاف شرع و عاصی دوستی نورزد و وقتیکہ حضرت آدم علیہ السلام از بہشت
راندہ شدند چنان گریہ و زاری آغاز یدند کہ تمام اشیا نوحہ و فریاد گرفتند بجز زر و سیم
خدای جل جلالہ از آنہا استفسار سبب فرمود جواب دادند کہ بر عاصیان او تعالیٰ عز اسمہ
گریستنم بیہودہ ست حق تعالیٰ و تقدس ارشاد نمود کہ بعزت و اجلال خود ترا عوض تمام
چیزہا فرمودم بنی آدم را محکوم ساختم و در ریاحین نوشتہ کہ روزی جناب رسالت پناہ
علیہ الصلوٰۃ والسلام بر جماعتے گذشتند کہ خندہ و دندان نما میکردند حضرت فرمودند
السلام و علیک اوشان بتعظیم استادہ جواب سلام دادند و قد بوس شدند حضرت
فرمودند از گور نجات یافتید جواب دادند نی ارشاد شد کہ مگر از حساب قیامت
و خوف دوزخ فارغ گشتید گفتند نہ فرمان گردید کہ شاید از شرف بشارت جنت و
امن بعذاب الٰہی مشرف گردیدید از آن ہم انکار کردند فرمودہ شد کہ از کدام خوشی

چندان مے خندید آنها جواب ندادند نگاشته است که از آن روز کسے آنها را جائی
خندان ندید و در اسرار الاولیا نگاریده است که روزی حضرت خاتون پاکدامن را
رابعه بصری و شیخ حسن بصری و مالک دینار و شقیق بلخی باهم نشسته بودند و سخن در باب
صدق عشق سوال روان شد هر کس حسب حوصلهٔ خویش سخنے بیان کرد چون نوبت
بحضرت رابعه بصری رسید فرمودند که در حقیقت عاشق صادق همانست که هرچند
درد و ایذا و تکالیف شاقه باو رسد آن همه را هیچ نفهمید و بمشاهدهٔ جمال دوست
مستغرق باشد و روزی صاحب حالی بر قبری نشسته بود و اهل تربت بعذاب گرفتار
و ناله و آه مینمود و بزرگی صاحبدل دیگر برو گذشت و فریاد مرده در دلش چنان
اثر ساخت که فوراً جان بحق داد و بعد لحظه آب گشته روان شد و ای عزیزان اگر از
حال مردگان معذب آگاه گردید غالب که همچو نمک آب شوید ذکر بعض خوارق عادات
و کرامات حضرت خواجه معین الدین چشتی رحمة الله علیه وقتی حضرت خواجه بسج
بمشغولے نشسته بودند مریدی آمده بیان کرد که بادشاه اینجا مرا بیقصور خارج البلد
میکند حضرت استفسار کردند که بادشاه کجاست گفت برای سیر بیرون شهر رفته است
فرمودند که برو با من امان بجان زیرا که شاه از اسپ افتاد و بمرد چون از آنجا بیرون
آمد خبر فوت شدن بادشاه بسمع آنکس رسید و شادان بر خانه رفت و حضرت قطب الدین
بختیار اوشی میگویند که تا بیست سال بخدمت حضرت بودم الا گاهی حضرت را [illegible]
صحت و تندرستی خویشتن ندیدم بل بارها شنیدم میفرمودند که خدایا درد و مصیبت
را عنایت فرما گفتم که اینچه دعاست ارشاد گردید که ارحم الراحمین آفرینندهٔ آسمان و
زمین چون اهل اسلام را درد و ایذا مرحمت میفرماید علامت درستی ایمان اوست
و آنکس از معاصی چنان پاک میگردد که گویا امروز از شکم مادر زائیده حضرت قطب الدین
بختیار اوشی قدس سره میفرمایند که روزی بنده و شیخ اوحدالدین کرمانی و شیخ شهاب الدین

سهروردی بخدمت حضرت پیر و مرشد حاضر بودیم شمس الدین التمش تیر و کمان گرفته
از ان سمت بر آمد چون حضرت او بدیدند فرمودند که این طفل بادشاه دهلی خواهد گردید
و باخر همان پیش آمد روزی حضرت در جماعتی نشسته بودند و در باب فقر و سلوک
ذکر میفرمودند ناگاه سمت راست نظر فرموده باستادند و نشستند همچنین چند بار اتفاق
افتاد حضار مجلس حیران ماندند الاکسی یارای پرسیدن نداشت چون محفل برخاست
حضرت قطب الدین از خواجه رحمة الله علیه استفسار نمودند که این نشست و برخاست
از چه بود فرمودند که آنجانب تربت مقدس حضرت پیر دستگیر خواجه عثمان هارونی رضی الله
بود چون آن جانب نظرم می افتاد مرقد معظم بنظرمی آمد و بی اختیار برای استادم
و حضرت خواجه بشب گاهی نمی خفتند و وضو ناقص نمیشد الا بجا جتهای بشریت
و چون از مراقبه چشم میکشادند اگر اول بر فاسق نظر می افتاد او توبه و استغفار مینمود
و اگر بر کافر اسلامش نصیب میگردید از حضرت قطب الدین بختیار اوشی نقلست
که روزی حضرت خواجه گو دعا میفرمودند الهی معین الدین مریدان و فرزندان خود را
با خویشتن ندارد در بهشت نباشد التماس کردم که از فرزندان کدام گروه مراد است
ارشاد شد که خلفای ما و مریدان شان که او شانرا امید نجاتست و حضرت خود میفرمودند
که روزی بطواف کعبه مشغول بودم هاتف غیب آواز داد که ای معین الدین حق تعالی
میفرماید که از تو خوش شدم و ترا بخشیدم ازین مژده بسا سسر و رگشتم و گفتم چون مرا
بخشیدی عین عنایت و مهربانیست اما عرض دیگر هم دارم اگر بپایه قبول رسد
حکم شد بطلب گفتم عاجز توا از مریدان وارادتمندانم را نیز بخشی هاتف گفت ای
او شانرا نیز بخشیدم خاطر جمع دار و آنحضرت را کلام الله خوب حفظ بود هر روز دو ختم
میفرمودند و بر هر ختم سروش غیب آواز میداد که ای معین الدین ختم تو قبول بارگاه کبریای
گردید روزی خواجه عثمان هارونی رضی الله عنه خواجه رحمة الله علیه را بجای خود نشاینده

میفرمودند هرکه خرقهٔ درویشی پوشد کار درویشان بکند و آن برداشت رنج و مصیبت
و فقر و فاقه است و چون محبت غربا و فقرا با درویش زیاده شود باید دانست که
او کامل گردید من بعد فرمودند خدایا معین الدین را قبول کن و یکی از مقربان بارگاه
خود ساز فی الفور هاتف غیب آواز داد که نام معین الدین در ذیل محبوبان خود نوشتیم
و او را سرگروه مشائخان گردانیدیم میگویند هرکه سه روز هم از صدق ارادت حاضر
خدمت میشد و بابرکت خواجه معین الدین رحمة الله علیه ولی الله و صاحب کشف و
کرامات میگردید منقولست که در بغداد شریف هفت تن از قوم ترسا نهایت مرتاض
بودند و تا شش ماه چیزے نمی خوردند و بعد عرصهٔ مذکور از یک لقمهٔ افطار مینمودند
و هزاران مردم معتقد شان بودند روزے بطور امتحان یا معارضه بخدمت حضرت
خواجه رحمة الله علیه حاضر شدند نظر کیمیا اثر افتادن همان بود و لرزیده بر قدم افتادن
شان همان حضرت فرمودند ای مشرکان با آنکه قدرت او تعالی می بینید آتش را که
مخلوق اوست می پرستید جواب دادند از آتش می ترسیم که روز قیامت در مجمع
عام بعزتم نسازد و ما را نسوزاند فرمودند که این مراد شما از عبادت حق تعالے
حاصل خواهد شد نه از عبادت آتش ترسایان گفتند که شما خداپرستید اگر آتش
شما را نسوزاند ایمان بیاریم و اسلام پذیریم فرمودند که ما را چه بلکه پاپوش مرا
نیز آتش نتواند سوختن و فوراً پاپوش مکرم در آتش افگنده دعا فرمودند خدایا
عزت و حرمت بدست تست چنان نشود که پاپوشم بسوزد و این بدبینان بگروند
همان دم آتش سرد گردید و داغی هم بپاپوش اقدس نرسید چون کفار این کرامت
دیدند فی الفور ایمان آوردند و به اکرام اسلام مکرم گشتند باری خواجه در شهرے
گذشتند که در ساکنانش از مسلمانان تاوان میگرفتند چون کافری دید با هم جنسان
خود بیان نمود که اینجا چند مسلمان آمده اند از قیام ایشان آب و هوای این شهر

خراب خواہد گردید بمجرد اصغائے این کلام جملہ کفار مسلح گشتہ بار ادہ دیگر جمع آمدند اما بغور نگاہ گفتن گرفتند کہ ما یان تا بعد از حضرت محمد اکرم بر پا باشد و مسلمان شدہ ایمان می آریم حضرت پیرو مرشد ہمہ را یک قلم کلمہ طیبہ و کلمہ شہادت تلقین فرمودند و بہ ہمین قدوم میمنت لزوم آن کفرستان بالکل اسلامستان گردید چون حضرت متوجہ اجمیر گشتند براہ لاہور بدہلی رسیدند چون اژدحام و ہجوم خلائق زیادہ شدہ ازانجا عنان عزیمت سمت اجمیر گردانیدند آنزمان دران نواحی فی الجملہ اسلام رونق پذیر بود قطب الدین سید حسین را بر خدمت داروغگی اجمیر مقرر فرمودند ایشان قربت قدوم اقدس حضرت خواجہ را غنیمت فہمیدہ از خدمت با برکت فیضہا میگرفتند و قبل تشریف بردن ایشان اکثر کسان مسلمان شدہ بودند و کسانیکہ اسلام نے پذیرفتند بطور جزیہ و نذرانہ علی قدر مراتب پیش مینمودند چنانچہ اکنون ہم این رسم جاریست کہ پیش سجادہ نشین حضرت چیزی بطریق نذرانہ مے نہندو در عہد شمس الدین التمش خواجہ دوبارہ رونق افزائے دہلی گشتند تا کہ موضع ناندن بنام فرزند خویش شیخ فخر الدین معافی کنانند خیال باید ساخت کہ سلطان شمس الدین التمش مرید حضرت قطب الدین بختیار اوشی بود اگرچہ خادم خواجہ سیر فتے سلطان ممدوح حکم اجمیر درست کردہ ارسال خدمت کردی اما اکثر اولیاء اللہ حکومت و مشیخت را قبول نفرمودہ اند چنانچہ رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم با وجود چندین حشمت و اجلال اشیاء مطلوبہ را خود از بازار خریدہ می آوردند القصہ این فرقہ عاجزی و راستی و دیانت را شعار خود میدارند و چون حاجتی با کسی میباشد آنرا از و پنہان نمیدارند چرا کہ چیزے از بارتیعالی نہان نمے ماند پس چون بخالق ظاہرست از مخلوق پوشیدن چہ حاصل لہذا خواجہ نیز برای رہنمائی مریدان خویش تشریف آوردند و ہمچنین رونق افروزی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از مکہ معظمہ

بمدینہ منورہ نہ از خوف کفار بود بلکہ چند فوائد دراین ہجو ہدایت خلق اللہ و شرف زمین مدینہ منورہ و عظمت قوم نصارا و امتحان آن تشنگان و اختیار بیکیان و عذاب بعضا ویدہ انجاو علی ہذا القیاس و از مناقبات خواجہ ست وقتیکہ ایشان در اجمیر مقیم بودند شخصے کاشتکار آمدہ عرض نمود کہ کشت من حاکم انجا ضبط کردہ میگوید کہ تا فرمان بادشاہی نہ آوری از ما حصل اراضی خرمہرہ نیابی لہذا امداد حضرت میخواہم کہ از رنج اسسال نجات یابم زیراکہ وسیلۂ روزی جز این ندارم فرمودند کہ بعد این حاکم چہ خواہی کرد گفت انچہ حکم شود فرمودند کہ اگر فرمان استمراری دستیاب شود تکالیف دائمی اندفاع پذیرد گفت اگر جناب بحضرت قطب الدین نامۂ سفارش ارقام فرمایند البتہ فرمان استمراری باسیعادی میسر گردد حضرت بعد غور و تامل فرمودند اگرچہ از سفارش کار تو برآمدن آسان ہست الا او تعالی و تقدس مرا تعیین برای کارت فرمود لہذا بیا و ہمراہ من شو و ہمان دم خواجہ عازم دہلی گشتند و قبل ازین چون حضرت میرفتند حضرت قطب الدین را اطلاع میفرمودند و بتاریخ معہود بادشاہ و حضرت قطب الدین برای پیشوائی بیرون شہر تشریف می آوردند مگر این بار اطلاع نفرمودند اتفاقا شخصے بخواجہ ملاقی گردیدہ او دیدہ بحضرت قطب الدین اطلاع داد ایشان متعجب و متحیر ماندند الا فورا نزد بادشاہ رفتہ حال شنیدہ بیان فرمودند و خود بہ پیشوائی تشریف بردند بادشاہ نیز بعد تیاری مع افواج و جلوس شاہی باستقبال آمد خواجہ قطب الدین رحمۃ اللہ علیہ ابد دریافت سبب تشریف آوری بی اطلاع نہایت اضطرار بود مگر از ہجوم کسان موقع یافتہ نشد بعد رخصت بادشاہ و دیگر کسان حضرت قطب الدین عرض نمودند کہ اگر گاہی رونق افروز این دیار میگشتند ماندگان بشرف اطلاع مشرف میشدیم الا امسال چہ وجہش ازین ہم کمال متشادریم لہذا اگر قبلہ وجہش بیان فرمودہ اید خواجہ فرمودند کہ برای مراد این کس حالش از سراپا ارشاد فرمودند

حضرت قطب الدین زیاده‌تر حیران ماندند و گفتند یا حضرت اگر خادمی از خدام
اقدس بسلطان گفتی ممکن بود که این کس بمراد خود رسیدی چه جای آنکه حضرت
پیر و مرشد خود بدولت تشریف ارزانی فرمودند حضرت فرمودند درست است الا
هر اهل اسلام در زمان ذلت و غربت گونهٔ قربت از رحمت حق میدارد و چنانچه این شخص
نزدم آمد بسیار محزون بود چون مراقب شدم و بحضرت باریتعالی عرض نمودم حکم شد
که شریک رنج او شدن عین بندگی و عبادت است پس بطمع کمال خود تا اینجا آمدم
و بر هر قدم که این شخص خوش میشد ثمرهٔ آن بمن چندان عنایت میگردید که ثواب
عبادت آنجا برابرش نتواند شد اگر سفارش کردمی کارش برآمدی مگر فائده من نبودی
بمجرد استماع این کلام فیض انجام حضرت قطب الدین خاطر جمع شدند و دلیل العارفین
خواجه قطب الدین می نگارند که بعد ازین گاهی بدهلی تشریف نیاوردند و در همین سال
بجامع اجمیر تشریف داشتند و بنده نیز برای قدمبوس رفته بود و در آن مجلس
جمله مریدان و اقربای حضرت حاضر بودند ارشاد شد مرگ جسر است که دوست را
با دوست می آمیزد و محبت آنرا میناسند که یاد یار محب از قلب باشد نه صرف از
لسان که ذکر زبانی اعتباری ندارد و در ذکر محبت نوشته که باریتعالی میفرماید
چون ذکرم بر تو غالب میگردد من بر تو عاشق میشوم فرمودند که مزارم همین جا
خواهد شد و امسال سفر آخرت در پیش دارم و من بعد شیخ سید علی سنجری فرمودند
فرمانی بنویسید که من خلافت و سند بخواجه بختیار کاکی اوشی دادم چون منشور مرتب
گشت بنده طلبیده شدم چون آداب بجا آورده قریب‌تر رسیدم حسب ارشاد نشستم
و حضرت بر سرم کلاه و عمامهٔ مقدس نهاده خرقهٔ مبارک پوشانیدند و بدستم عصای
همایون دادند و مصلا و قرآن شریف و نعلین عنایت فرمودند و ارشاد نمودند که
این امانت از رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بخواجگان من رسیده و از اوشان

بمن عنایت گردیده و هنوز در امانت موصوف خیانتے رونداده و حق امانت کما حقہ بجا آورده‌ام حالا بشما سپردم خبردار خبردار حق این را اخواهید نمود وچنان نکنید که روز حشر موجب خجالت و ندامت ما شود و دستم گرفته و بسوی آسمان نظر کرده بمن فرمودند که ترا حواله او تعالی و اقف احوال نزدیک و دور ساختم و از دشت معنوی عبور ساختم و من بعد ذکر چهار گوهر که پیشتر نیز شده بود فرمودند خواستم که رخصت شوم درین اثنا حضرت خود فرمودند که برو ید و جائیکه باشید با مراد باشید بنده آداب بجا آورده رخصت شدم و در دہلی رسیدم و از آنروز بعنایت حضرت رجوع هر ادنے و اعلی بمن گردید در مونس الارواح نوشته که حضرت قطب الدین بعد از عنایت گردیدن خرقه خلافت تا بست روز در اجمیر ماندند و پس از ان در دہلی تشریف آوردند و بعد از عرصه بست یوم خبر وحشت اثر هوش ربا جانگزا اعنی رحلت حضرت خواجه معین الحق والدین قدس سرہم سامعه خراش گردید و اضح باد که درین مقام مصنفان اشجار الجمال و مونس الارواح و اخبار الاخیار مختلف مینگارند بعض قایل تاریخ ششم ماه رجب سن شش صد سی و سه ۶۳۳ هجری نبوی اند و بعض قائل ماه ذیحجه سن شش صد سی و دو هجری نبوی و بدین ناقص حقیر قول اول بمرتبه تصحیح می درآید و تاریخ نهضت حضرت بقاعده ابجد بدین الفاظ برمے آید آفتاب ملک هند ۶۳۳ و پس از مرگ خواجه رحمة الله علیه بحضرت ذوالنون مصری بر پیشانی این الفاظ عربے مرقوم بودند حبیب الله مات فی حب الله یعنی دوست خدا در محبت حق بمرد و عمر حضرت نود و شش سال ۹۶ و مدت قیام حضرت در اجمیر چہل و نه سال ۳۹ است و در سن پنج صد سی و هفت ۵۳۷ هجری حضرت تولد یافتند و در سن پنج صد هشتاد و شش ۵۸۶ هجری در اجمیر تشریف آوردند و مزار شریف اندرون بلده اجمیر ست در زمانه سابق عمارت روضه مبارک از خشت بود و بعد از ان سنگ گردید و پیشتر مخدوم خواجه حسین ناگوری آنجا عمارت بنا کنانیدند و پس از ان

ودیگر ملوک واہل حاجات تعمیر ساختند ہنوز کرامات حضرت ہمان سانست چنانکہ در
حین حیات بود ودر ماہ رجب ہر سال بیشمار کسان از بلاد وبلاد این دور ودراز
تبقریب عرس مقدس مے آیند ہنگامیکہ حضرت مراحل ہمای دار باقی گشتند اکثر
اولیا واکابر آن عہد ہمین واقعہ دیدند کہ حضرت جناب رسالت پناہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم ہمراہیان خویش سیفر مایند کہ دوست خدا از دنیا می آید ومن باستقبال
او آمدہ ام وبزرگے خواجہ را بخواب دید واحوال پرسید ارشاد فرمودند کہ چون
مرا زیر عرش بردند آواز آمد کہ ای معین الدین چنان مخوف چرا ہستی جواب دادم
کہ از جباری وقہاری تو فرمان گشت کہ ہرکہ بتاریخ دہم ذیحجہ سورۃ الفجر بخواند او را
خوف نیاید بر وجائیکہ بخواہی بمان این ملک البقا از نعمتہای من پر ست

ذکر قبیلداری وعیالداری حضرت

از کتاب مونس الارواح واشجار الجمال بعض میگویند کہ حضرت کتخدا نشدند وبعض
قائل اند کہ کتخدا گشتند اولادی نبود وبگر ہر دو اقوال بپایہ صحت نرسیدہ و
درست اینکہ حضرت متاہل ہم گشتند واولاد نیز بود چنانچہ در کتاب اخبار الاخیار
مصنفہ شیخ عبدالحق دہلوی مرحوم نوشتہ کہ حضرت دو نکاح نمودہ بودند اول بانو خاتون
عصمت بدین نوع نکاح گردید کہ چون حضرت بار اول از اجمیر بدہلی تشریف بردند
واز آنجا باز باجمیر رونق افروز گشتند سید وجیہ الدین مشہدی عموی سید حسین
مشہدی داروغہ اجمیر صبیئہ داشتند بغایت حسین وجمیل خلیق ولیق بالغ ودوام
در فکر نسبت او پریشان مے ماندند ناگاہ شبی بخواب دیدند کہ حضرت امام جعفر رضی اللہ
عنہ میفرمایند ای وجیہ الدین بشارت حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم ست کہ
عقد شرعی عصمت با خواجہ معین الدین حسن سنجری بہ بندید چون سید صاحب بیدار

گشتند فوراً بخدمت خواجہؒ حاضر شدہ ماجرائے خواب عرض نمودند ارشاد شد کہ
اگرچہ عمرم بسیار گذشتہ وضعیف شدم الاحکم حضرت بسر وچشم قبولست پس نکاح
کردید وحال از زوج ثانی چنین کہ شبے خواجہؒ بخواب دیدند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم سیفرمایند ای معین الدین باآنکہ تو حامی ومحمد دین من هستی الا عمدہ ترین
سنتے را ترک ساختی واتفاقاً ہمانشب بلک خطاب حاکم بیٹلی بر کافران حملہ کردہ
دختری کدامی راجۂ آن نواحی گرفتار کردہ صبح آن نذر حضرت گذرانید خواجہؒ بتعمیل
حکم شب قبول فرمودہ نامش امۃ اللہ نہادند واز بطن خاتون امۃ اللہ دخترے
مسمے اسیجا فقط جمال زائیدند وشوہرشان شیخ رضی الدین بودند وقبر مقدسہ حافظہ
جمال پائند از تربت فلک رتبت پدر بزرگوار خود ست ومقبرہ شیخ رضی الدین
در قصبۂ از مضافات ناگور بر کنار حوضی واقع ست وسہ صاحبزادگان شیخ ابوسعید
وشیخ فخر الدین وشیخ حسام الدین بودند بعض سیگویند کہ این ہر سہ صاحبان از بطن
خاتون امۃ اللہ اند وبعض قائل اند کہ از بطن خاتون عصمت وشیخ سید محمد گیسودراز
کہ مرید حضرت نصر الدین قدس سرہ اند معہ گروہی برین متفق اند کہ این ہر سہ برادران
فرزند خاتون عصمت اند وسید شمس الدین طاہر مع یک فرقۂ درویشان سیگویند
کہ شیخ ابوسعید از خاتون عصمت وشیخ فخر الدین وشیخ حسام الدین از بطن خاتون
امۃ اللہ اند واللہ اعلم بالصواب وشیخ فخر الدین کہ نہایت بزرگ وصاحب جمال
بودند وموضع ماندین کہ در حوالی اجمیر ست جاگیر ایشانست بعد وفات خواجہؒ بیس
از بست سال بموضع سروار حضرت فخر الدینؒ انتقال فرمودند وتربت شریف
ہمانجا بر کنار حوضی ست وشیخ حسام الدین صاحبزادہ خورد از دم طفولیت غائب
شدہ ہم ابدالان آمیختند شیخ فرید چشتی فرزندزادہ قاضی حمید الدین ناگوری از
پدر خود نقل مینمایند کہ بعد از ولادت مرشدزادگان حضرت خواجہؒ از ما بہداج ایشان

فرمودند که چون ایام شباب بود اشیاء مطلوبه بی دعا و طلب از بارگاه باری عنایت
شدی و حالا که ایام پیری بر ما غلبه کرد چیزی که میخواهیم با وجود استدعا بدیر میسر میشود
این رعمست بنده جواب دادم که یا حضرت بر ضمیر منیر اظهر و روشن است که چون حضرت
عیسی علیه السلام در شکم بودند حضرت مریم رضی الله عنها بی منت غیری در محراب
فواکه بی فصل مییافتند چون حضرت ممدوح تولد گشتند حضرت مریم رضی الله عنها
حسب معمول بتلاش میوه رفتند الا نیافتند بل فرمان شد که یا مریم برو و درخت
خرما را برای دستیابی ثمره اش بجنبان حضرت این تفاوت را خیال فرمایند
حضرت جواب دعاگو را پسند فرمودند و شیخ حسام الدین سوخته پسر حضرت فخر الدین
اکثر صحبت شیخ نظام الدین بداونی قدس سره که مزار اقدس در قصبه سانبر بسمت
مغرب از گذر اجمیر واقعست میبودند و خواجه معین الدین خورد فرزند حسام الدین
سوخته اند وجهت تفرقه از خواجه زادگان شان اشتهار یافت و قبل از بیعت ریاضت
شاقه اختیار ساختند و بحکم خواجه بحضرت شیخ نصیر الدین محمود قدس سره خرقه خلافت
پوشیدند از انجمله یکی از فرزندزادگان حضرت خواجه بزرگ شیخ بایزید بودند که
در عهد سلطان محمود خلجی از سیاحی جهان بازگشته دعوی فرزندی خواجه نمودند
بادشاه دعوی بمعلم مدرسه اجمیر رفتند زیرا که ایشان هم عالم کامل بودند و شیخ
احمد مجرد نوشته اند که شیخ بایزید از فرزندیت حضرت انکار هم ساخته بودند و بعد عرصه
جماعتی از بادشاه عرض نمودند که شیخ بایزید از خاندان حضرت خواجه رحمة الله علیه
نیستند چون بادشاه تحقیق ساخت از شیخ مخدوم حسین ناگوری و مولانا رستم اجمیری
و دیگر علمای عصر و فضلای دهر تحقیق گشت که شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام الدین
بن شیخ حسام الدین بن شیخ فخر الدین بن حضرت خواجه معین الحق و الدین اند و شیخ
مخدوم حسین ناگوری خویشاوندی نسبت اولاد خود با اولاد حضرت بایزید نمودند

ازین خویشاوندی زیادہ ترثابت شد کہ شیخ بایزید از خاندان حضرت خواجہ اند جہان آرا بیگم در نسخہ مونس الارواح نوشتہ اند کہ والد ماجد حضرت بادشاہ خلافت پناہ صاحب قران ثانی شاہجہان بادشاہ غازی دوام ملکہ را بر سیادت حضرت خواجہ معین الحق والدین اطمینان کلی نبود و ہموارہ در تفتیش صحت سیادت میبودند و اگرچہ اکثر عرض کردم کہ حضرت سید حسنی الحسینی مستند الا کمالیت حقیقہ یقین نمیگردید روزی اکنامہ ملاحظہ میفرمودند دران بعض احوال و ذکر سیادت حضرت یافتہ کما ینبغی مطمئن گردیدند و در نسخہ اشجار الجمال نوشتہ کہ اولاد خواجہ معین الدین خورد بن خواجہ حسام الدین سوختہ موصوف در ناگور قیام ساختند و اولاد خواجہ قیام الدین بن خواجہ حسام الدین سوختہ ممدوح باجمیر سکونت پذیر فتند و بجای خواجہ معین الدین سجادہ نشین آن بمقام گشتند و اندک عرصہ گذشت کہ سجادہ نشین آنجا سید نجم الدین بن سید فخر الدین بن سید محمد بن سید علاء الدین بن سید علم الدین بن شیخ ابوالخیر بن شیخ معین الدین بن خواجہ شیخ بایزید بن شیخ طاہر بن شیخ بایزید بزرگ بن شیخ احمد بن شیخ فخر الدین بن خواجہ معین الحق والدین اند و عباد اللہ را بدایت و رہنمائی میفرمایند و تحصیلکہ این کتاب را در تصنیف نمودہ بار ہی تحدیث شان رفتہ بود و این بیت گفتہ اوست بیت

ولی ملک ہندوستان حضرت خواجہ معین الدین ٭ زنسلش بر سر سجادہ قایم میر نجم الدین ٭ احوال خلفای حضرت بطور بسیار مختصر چون خواجہ تقسیم ممالک بہ نقا فرمودند حضرت حمید الدین صوفی قدس سرہ را دہلی و خواجہ قطب الدین بختیار انا گوطہ مفوض فرمودند و قتیکہ ایشان بجاے مقرر رخود نارسیدند خواجہ قطب الدین شکوہ نمودند کہ درینجا مردمان شاغل و خدا طلب نیستند درینجا چہ کنم و شیخ حمید الدین صوفی گلہ کردند کہ درینجا مردمان صاحب غرض و طالب اند

فرصت عبادت نمیدہند چون خواجہ این خبر شنیدند بمرد و بزرگواران بجاے یکدیگر
فرستادند و بعد از ان ایشان بجای خود بودند و نگاہ نفر مودند و حضرت خواجہ
قطب الدین بختیار کاکی اوشی بن سید کمال الدین احمد از سادات حسینی بیاکن موضع
اوش از مضافات قصبہ فرغانہ اند وجہ تسمیہ نام کاکی اینست کہ باری در دہلی
بسبب عدم غربت ایشان تنگی معاش بود چون طفلان از گرسنگی فریاد آوردندی
حضرت اشارہ سمت حجرہ نمودندی و از ان نان پختہ بقدر قوت لا یموت بر آمدی
و آن نانرا کاک گفتندے وحینیکہ ایشان بعمر یک و نیم سال بودند والد ماجد
انتقال ساختند و نصف کلام مجید در رحم از شنیدن تلاوت مادر خود یاد نمودند
و نصف بقیہ را قاضی حمید الدین بحکم الٰہی در یکدم یاد کنانیدند و من بعد حضرت
خضر علیہ السلام ایشان را حوالہ امام ابو حفص نمودند چنانچہ تعلیم علوم ظاہر و
باطن ایشان نمودند و بالکلیہ تعلیم علوم باطنی از خواجہ معین الحق والملت والدین
یافتند و در اشجار الجمال نوشتہ کہ بست سال قبل از بیعت در بحر ریاضت
مستغرق شدہ بودند و صفائی باطن حاصل نمودہ و اکثر با خضر علیہ السلام صحبت
داشتند بعد از ان از حضرت خواجہ بیعت کردند و خرقہ ای از مناقبات ایشان
کہ در رسالہ ہذا بیان گشتہ بران اختصار کردہ شد باری در ماہ صفر روز
جمعہ مع ہفتاد مریدان صاحب کمال از مسجد بمکان تشریف می آوردند جائیکہ
اکنون روضہ شریف ست استادہ فرمودند کہ ازینجا بوی عشاق می آید بالکش
اگر بفروشد بگیرید مریدی رفتہ مالکش را بیاورد و آن زمین را حضرت از وی
برضا و رغبت خریدہ جاے مزار خود معین فرمودند و ہمہ مریدان جای مزار خود
نشان نمودہ بر مکان تشریف آوردند در شب غرہ ربیع الاول خادم را فرمودند
کہ نیاز مولود شریف نماید و ہر سال محفل مولود شریف بر مکان حضرت میگردید

تمام مشائخان شهر آمده مولود شریف میخوانیدند و قوالی نام مرد امیر محمود بود چون
حضرت او را دیدندی فرمودندی که این لایق صوفیان است الغرض و شب
غره سماع آغاز گردید و در جذبه و شوق تا تاریخ دهم ماه مذکور تمام از ان هفتاد
مریدان جان بحق تسلیم نمودند و فایز بجنان شدند و بتاریخ دهم بمکان شیخ
علی محفل بود و برده و لنگرخانه حضرت هم مجلس بود چنانچه از سماع بیهوش گردیدند
و در همان عالم بیهوشی بسبب اخلاص و محبت بمکان شیخ علی تشریف بردند و
قوال غزل آغاز نمود و چون این شعر رسید شعر کشتگان خنجر تسلیم را * هر زمان
از غیب جانی دیگر است * ازین بسیار ذوق فرمودند و بیخودی بدرجه غایت غلبه
کرد و همانان رونق افروز خانقاه گردیدند و در همان حالت بتاریخ چهاردهم
ماه ربیع الاول سن شش صد سی و چهار هجری ۶۳۴ رحلت فرمای دار البقا گشتند
و مزار مقدس در دهلی کهنه زیارت گاه خلایق است ذکر شیخ حمید الدین ناگوری
مرجع اهل سلوک و طریقت مخزن ولایت و شریعت سالک مسالک ترک و تجرید
عارف معارف توکل و تفرید امیر مملکت حقیقت پیر طالبان طریقت محمد عطا
لقب بسلطان التارکین شیخ و صوفی حمید الدین ناگوری قدس سره از خلفای
عظام خواجه بودند و از خاندان سعید بن زید که یکی از عشره اصحابهای بهشتی
اند بیدا گشتند و عمر شان چنان دراز بود که تا وقت حضرت سلطان الاولیا
شیخ نظام الدین زنده بودند منقولست که روزی حضرت خواجه معین الحق والدین
فرمودند که امروز در قبولیت کشاده است هر کس چیزیکه خواهد بیابد چنانچه یکی
مستدعی دین گشت و دیگر طالب دنیا خواجه با صوفی صاحب ممدوح فرمودند
که شما نخواهید که در دین معزز و مکرم باشید گفتند بنده چیست که گستاخی نماید
ارادت و اللّه همه انعام حضرت [illegible] فرمودند [illegible]

سلطان التارکین حمید الدین ناگوری و ہمین لقب شان گردید و چون خواجہ
بسوی قطب الدین قدس سرہ اشارہ نمودند ایشان ہم ہمان جواب دادند کہ
صوفی صاحب گفتہ بودند و صوفی در موضع سوالی کہ از مضافات ناگور ست
چند طناب زمین بدست شریف میکاشتند و آن یک حرفہ دیگر نمیگرفتند خواجہ
میفرمودند کہ مابین اولاد ما و شما فرقی نیست چنانچہ بعد خواجہ در میان اولاد
حضرت رضی اللہ عنہ و صوفی خویشاوندیہا گردید و صوفی در سن ششصد
و ہفتاد و سہ ہجری بتاریخ بست و نہم ماہ ربیع الآخر رحلت فرمای دار السلام
گردیدند و مرقد شان متصل شہر لوہار پورہ در ناگور واقعست ذکر شیخ
محمد یادگار سبزوری احوال ایشان بیشتر نوشتہ شد لهذا زیادہ نوشتن خالی
از طول کلام نیست ذکر شیخ غنی لال احوال ایشان ہم بالا گذشتہ از تقاضا
قرض خواہ و کرامت خواجگی ذکر شیخ عبدالرحمان فاروقی ایشان خلف غریب اللہ
در سفر و حضر اکثر ہمرکاب خواجگی میبودند و چنان در خدمت پیر و مرشد حاضر بودند
گویا تتبع فنا فی الشیخ حصول بود و مقولہ او شان نست کہ ہرکہ با درویشان
بعاجزی و کمساری پیش آید خدا تعالے او را بزرگ گرداند و نجات دہد
و ہرکہ طعامہای لذیذ خوردہ و پوشاکہای لطیف پوشیدہ غافل خدا او گاہ
و حرست و ہمہ آنکہ برخلاف این باشد ذکر شیخ حسین ایشان اہل کشف
و کرامت بودند و قول شان بود کہ خدایا نہ شوق جنت دارم و نہ غم دوزخ
حسرت ذوق فضل و کرم تست و آن مرا حاصل ست ذکر خواجہ جمال الدین
او شعی ایشان اکثر در گوشہ و عزلت میماندند و نہایت مجذوب بودند و قول
شان این است کہ علامت دوست حق آنکہ ہمیشہ تمنای تنہائی دارد و علامات
[illegible] کسیکہ [illegible] تامل بر وعمل نزاید از تکہ ہمش دیگران عبرت پذیرد و طالب

فنا جز اہل عاقبت کسے نیافتند و ہر کہ از لذائذ دنیا متمتع گشت از نفائس
عقبے محروم ماند ذکر مولانا ضیاء الدین کہ فاضل علم فلاسفہ بودند بالا گذشتہ
ذکر شیخ اوحد الدین کرمانی ایشان نہایت مجاہدہ و ریاضت مینمودند مقولہ
اوشان است کہ تا مقدور ہر کس را کوشش دین و دنیا باید و آنکہ در دنیا زہد
اختیار کرد و طمع را بموجب این شعر سعدی شیرازی قدس اللہ تعالی سرہ
طمع را سہ حرف است ہر سہ تہی + نگردد ازان طامعان را بہی + ترک نمود تمام
خلق محتاج او خواہد شد ذکر مولانا بہاء الدین ایشان درویش کامل بودند
فرمودہ اند کہ دل عارف خزانہ ایست پر از حکمت ہائے الہی چون در حکمت
بستہ شود عارف بمیرد و دلیکہ خواہش نفسانی ندارد با لذائذ محبت حق یا ذکر
دوست زیادہ نمودن موجب خوشنودی اوست ذکر شیخ محمد اصفہانے
ایشان بر مقام فنا فی اللہ بودند و مقولہ اوشان است ہر کہ طمع کرد احسان
حق فراموش نمود و ہلاک شد و ترک دنیا سنت افضل ست و صحبت حق
فرض اکمل ذکر شیخ حسن ایشان بر مقام فنا فی الرضا بودند فرمودہ اند کہ خوشنودی
ہمانست آنکہ رجوع سمت باریتعالی دارد و محبت او تعالی بر محبت تمام دیگران
غالب باشد و دوری از دنیا موجب قربت خداست ذکر شیخ برہان الدین چشتی
ایشان فرمودہ اند کہ جائے بخطرتر از جنت نیست ذکر شیخ محمد واحد چشتی ایشان
میفرمودند کہ ضمیر مومن در یک ساعت ہفت بار متغیر میگردد و دل منافق تا
ہفتاد سال یکسان میماند ذکر شیخ جلال الدین تبریزی ایشان میفرمودند
ہر کہ بما سوای اللہ محبت دارد او خوار ست و در دنیا مار او چہ خوش می آید
نیکی صحبت فقرا و دیگر خدمت اولیا و ہر کہ از و کار مسلمان آسان شود اجرش
ثواب عبادت سی سال میدہندش ذکر شیخ احمد ابن عبد الواحد برہان ایشان

برزبان مقدس میراندند که راه حق دو قدم است یکے دنیا و دیگر آخرت چون انسان ازین هر دو بهمت تمام بگذشت قرب واجب تعالی رسید و فقه را از جهان استغنا باید ذکر شیخ سلیمان ایشان مریدان خود را تلقین فرمودندی که هر که در دنیا توبه آمد گویا او در زنهار عصمت جا گرفت و صحبت اثر آنا مند که جز دوست بکسے علاقه ندارد ذکر شیخ مولانا بهاؤالدین ایشان میفرمودند طالب صادق را از ذکر حق سیری نمیگردد و بغیر شغل آرام نمیباشد ذکر شیخ بهاؤالدین محمد بغدادی مقوله او شانست که بلندترین مقامها خوف است واحمق ترین انسانها آنست که گوید یافتن او تعالی اهم است و کسی او را نیافته ذکر شیخ احمد ایشان میفرمودند که موجب همت اصلے انسان دو چیز است سوال چیزے غیر حق و دیگر خوف از کم مایگی و عالی همت آنکه بر نفس سرکش تمام آید ذکر شیخ سنجری ایشان میفرمودند که تا درویش ترک شهوت نکند کامل نشود و بهترین راه آنکس را باید که در دست راست کتاب الله و در دست چپ سنت رسول الله دارد و که در روشنی او گمراه و مخذول نشود واضح باد که اگر ذکر بالتفصیل نمودی را آن کتابی دیگر باید لهذا باجمال تمام ذکر کرده شده

خاتمة الطبع

پس از ستایش خداوندی که بضیای وجود فیض آمود رسل و انبیا تابان جهل را اکسیر زائل فرموده و بواسطه شرف بعثت آنها سلسله هدایت بتعیین اقطاب و اوتاد از اولیای امم و صفیای اهل باطن ذوی الاخر قائم گردانید تمرده شنیدن را باد که درین ایام نیکو انجام رساله نافع عام و مجاله سود نمود تا بشرح و بسط تمامی محتوی و منطوی بسعی محمد سرخیل خانواده حضرات قدسیه

چشتیه قدس اسرارہم اسوۂ اہل یقین پیشوای دین خواجه معین الحق والدین
حضرت حسن سنجری ثم الاجمیری قدس سره وحالات کرامت انتساب و خرق
عادات حضرت از وقت ولادت باسعادت و قدوم شریف بهر مرز و بوم وحصول
بیعت ظاهری و باطنی و تشریف آوردن بهندوستان و معارضه جه پهورا او
اجمیر فی الجمله این رساله مذکور ترجمۂ باب سوم ست از کتاب هدایة المعین
مونس الارواح و کتاب اشجار الجمال و اخبار الاخیار موسوم به
وقائع شاه معین الدین چشتی که صاحب استعداد منشی بابو لال صاحب
خلف رشید منشی کشوری لال صاحب منصف درجۂ اول
رئیس اله آباد و تلمیذ خاص عالم نبیل مولوی عظمت علی صاحب
که بعد اصلاح استفاده خدمت اوستاد خویش این ترجمه را
بحسن عبارت رونق داده حالا حسب فرمائش مترجم
موصوف الذکر بمقام لکهنؤ بمحله حضرت گنج در مطبع
نامی منشی نول کشور بماه مئی سنه ۱۸۷۹ع
منطبع شده آویزۂ گوش روزگار
گردید خدا اے دو جهان
مقبول و مطبوع عالم
و عالمیان کناد
بمنه و کرمه
تمت

لندہ گیا۔ اسکی خوبی صوری ومعنوی
قابل دید ہے۔

اسرار الاولیا۔ از حضرت شیخ فریدالدین
شکر گنج رحمۃ اللہ۔

اخلاق محمدی۔ مصنفہ محمد علی یزدی
اخلاق مین۔

مصباح الہدایت۔ ترجمہ فارسی عوارف
مشہور کتاب ہے۔

مصباح التہذیب۔ یہ کتاب تہذیب
اور آداب آموزی کی متعلمین کے لیے ابھی
مفید ہے تصنیف شیخ کمال الدین صاحب

رسالہ ہدایۃ المومنین۔ از سلسلۂ [illegible]

مطالب رشیدی۔ مصنفہ شاہ تراب علی
در تصوف و رموزات فقر۔

سرور العباد شرح قصیدہ بانت سعاد

پندنامہ۔ مصنفہ حضرت فریدالدین عطار
تصوف مین۔

کیمیای سعادت از امام محمد غزالی۔

اخلاق جلالی۔ محشی از ملا جلال الدین
محقق دوانی۔

اخلاق ناصری۔ مشہور علم اخلاق مین۔

اخلاق محسنی۔ از ملا حسین واعظ۔

گلشن اسرار۔ تصنیف مولوی انور علی صاحب
در تصوف۔

می باید شنید۔ از مولوی رفعت علی
رفعت نصایح اخلاق مین۔

مکتوبات امام ربانی۔ ہر سہ جلد بیت

نادر کتاب ہو آئینہ جلائی باطن اہل حق ہے
از ارشادات حضرت مجدد الف ثانی بہت
خوبی کے ساتھ ایک کلیات مکاتیب
مجتمع ہوکر طبع ہوا ہے طالبین خواہش
دلی سے خرید فرماتی ہین۔

گنجینۂ عرفان۔ مصنفہ فریدالدین عطار
دیگر مختصرا۔

رسالہ غوثیہ۔ مسمی بہ نشاط العشق از
ارشادات حضرت غوث الاعظم رح

بوستان جلی قلم۔ مانند قلم اوسط قطعات
دید ہے کاغذ سفید۔

ایضاً۔ کاغذ حنائی۔

بوستان۔ دو مصرعہ خوشخط تصنیف شیخ سعدی
بقلم جلی۔

بوستان مترجم۔ با ترجمہ نظم ہموزن بوستان
سعدی شعرالشعرا کو حق تالیف ترجمہ اس مطبع
کا ہے مطبوعہ مطبع کانپور۔

بوستان دو مصرعہ قلم اوسط۔

بوستان سہ مصرعہ متن و حاشیہ مین ۳
سہ مصرعہ حسین۔

ایضاً۔ دو مصرعہ مطبوعہ مطبع علوی۔

مثنوی شاہ شرف از شاہ بوعلی قلندر
عارفانہ مضمون ہے۔

مثنوی معنوی۔ مولوی روم چار مصرعہ
شش دفتر مشہور بالحاق دفتر ہفتم۔

شرح مثنوی بحرالعلوم۔ جدید طبع از
تصنیفات حضرت مولانا عبدالعلی بحرالعلوم

مرحوم ہے شرح جامع التبر ہے ۔
لطایف معنوی ۔ شرح مثنوی مولوی
روم ۔
مکاشفات رضوی ۔ شرح مثنوی روم
از مولوی محمد رضا
مجموعۂ مثنویات ۔ یہ کلیات حضرت
فرید الدین عطار ہے اسکے شامل دس
رسالے ہین ۔
مثنوی سلسبیل ۔ مصنفہ حکیم منور حسین
حکیم تخلص ۔
مجالس العشاق ۔ با تصویر تصنیف
میر سلطان حسین نبیرۂ شہنشاہ امیر تیمور گورکان
سے نظم و نثر دلکش مطبوعۂ سابق ۔
مجالس العشاق ۔ با تصویر مطبوعۂ جدید
منطق الطیر از حضرت فرید الدین عطار ۔
نظم اللآلی ۔ شرح قصیدہ نانی تضامین
مثنوی بزم وصال عرفا مین مصنفہ
شاعر اہل زبان ہے ۔
مثنوی حضرت شیخ بہلول تصنیف
حضرت بہلول ۔
حدیقۂ حکیم سنائی ۔ عمدہ مشہور مذاق
تصوف کی نایاب کتاب ہے ۔
معدن الجواہر ۔ از ملا طرزی مخ اخلاق مین
انوار الرحمن لتنویر الجنان ملفوظات
حضرت عبد الرحمن صوفی صاحب عرفان
جنکی خرق عادات و کرامات مثل مہر و ماہ کے
روشن و ہویدا ہین ۔

زبان اردو

جامع الاخلاق ۔ ترجمہ اردو اخلاق جلالی
ایضاً کاغذ سفید ۔
نکات احسانی ۔ از مولوی حکیم محمد
احسان علی مرحوم ۔
مجموعۂ صفات انسانی ۔ مصنفہ لالہ
لابھی صاحب ۔
ذخیرۂ سعادت ۔ علم اخلاق مین
تصنیف لالہ لابھی صاحب سبھامنی پالس
پستک کی دو فصل اول و آخر کا ترجمہ ہے ۔
تہذیب النفوس ۔ عمدہ کتاب سود مند تالیف
از خواجہ سید محمد قطب الدین حسین صاحب مودودی
نورحسین اخلاق و تصوف مین ترجمہ
کیا ہوا منشی گوکل پرشاد صاحب ۔
دستور المعاش ۔ تدابیر معاش کا عمدہ
بیان ہے ۔
دائرۂ علم ۔ مرتبۂ محمد کریم بخش صاحب
مفید الصبیان ۔ شرح تعلیم الاطفال کے
لیے عمدہ کتاب ہے از منشی درگا پرشاد
صاحب ۔
گلشن غیرت ۔ حکایات نادرہ تصنیف
سید غلام حیدر رضا صاحب بہادر ۔
کیمیای حکمت ۔ متضمن قواعد حکمیہ مصنفہ
مولوی اوحد الدین صاحب ۔
بحر الحقیقت ۔ علم تصوف مین